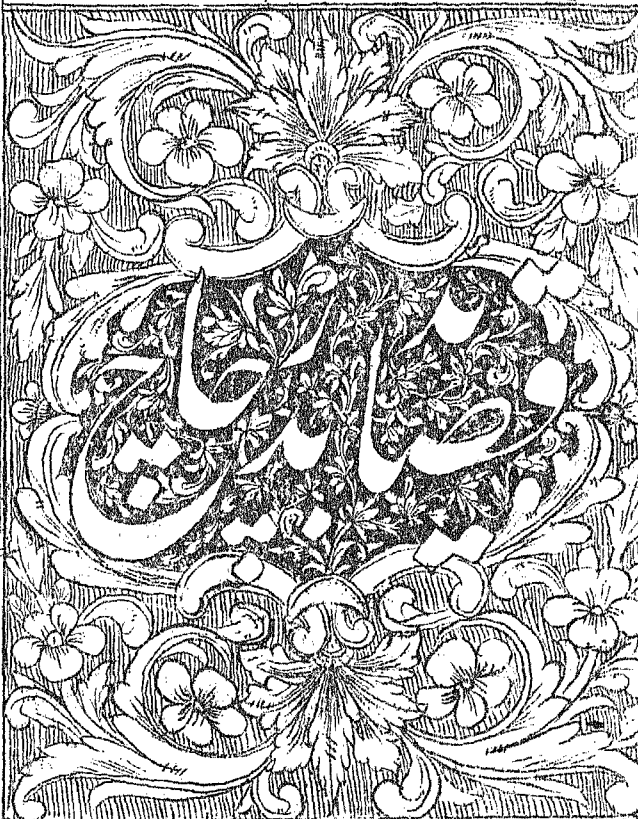


بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين



والمصطفیٰ و آله و سلم

در بیان فضائل و مناقب

IN REPLY TO

MUSLIM

EXHIBIT

Dashid Ahmed, A. A. L. B. Aliq.

125. *Lyca*

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PF7241

بسم الله الرحمن الرحيم

انس و در راه ایمان این جان را راسبت
 است تمام نه عرض در عهد و یک خجسته
 جوا بگاه چار زین در زیر این نه بنو
 قطب را و ایم چهاره بر سر نه و خجسته
 با گر بیان در راه و زیر سیلی جادیت
 آگاه نامش بر زبان از آب حیوان نه خجسته
 بر سر این نه خجسته و زیر این نه خجسته
 عاشقان را عقد مراد بر این نه خجسته
 در شبستان حد گاه ازل و صور نگار
 چشم و این را که گوی در عالمی آخرت
 زلفان و عارض را که گوی در پیشی کافیه
 در گشته را که طفل نه و نش اندر برت
 و ربح و زاب از یک ذره یا قوت نه

خدا آن سلطان عالم را که عالم پرست
 عالم اتحاد و در لطف هم کائنات
 در پناه مهر و ابرو بلوغ شده بهر
 در پناه نگاه مهرش بر فضا و کائنات
 صبح خندان آب نهی تیغ تویش سحر
 بادشاه و بادشاهان جان نگارنش جان
 از جبر تشنگان را به شش آب
 بر دروغ تجدد و جمال کسب دیش
 چهره زیبای انسان را بهر کار قدر
 همچنان راسته مشایخ تقدیر او
 همچنان پیر سرشته پیرایه میر او
 همان پیر سرشته در محراب را زانو آورند
 از خالیش راهرویان را میان آفتاب

[illegible]

[illegible]

<p>حلقه در گوش در شش باد هر جا گردنست هر کجا و جانان را محبت غایب بود جاده نازنین باد سیرش بر عذارمه بود دست آرا خباب شاه شرفی و غریب با</p>	<p>در شش باد</p>	<p>خاک زیر پای سلطان بار هر جا سبست لایق گوش نسران این رشته برگ سبست هر کجا سواداق پیش همچو خانه در دست هر کجا حلقه شکر خای معنی گستر است</p>
---	------------------	--

ترغیب از عشق و عشق مجازی و غیب عشق شراب

از نام تو در کام و زبانها شکر افتد
بر یاد تو ناهید اگر چنگ سزاید
خوشید چنان است شد از باغ بهشت
بهر ارم ز سه تو چنان خسته که نه ز نام
هر دل که نشد از دریا به وصال
و آن جان که نشد سوخته آتش مهرت
در دامه مهر تو هرگز نشود صبح
چون صبح که زد یک نفس از سینه پور
هر صبح خطان کندم مرغ سحر خوان
کای بدر کلبه در در زمان بخت او
نزدیش ازان روز که از زلزله صورت
ناجست بزلزله هوس زلف و لآلرم
زان زلف بر نشان شواختم صفت از مهر
هندوی سیاهیت که از خلیج باو
ابر و شش کمانیت که هر تیر کمان حبت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

ای یاد تو روح روح وی نام تو جان جان
مست و صالت را هرگز نبود و هیچ
بیدار است را هرگز نبود و مست
در بحر غمت غوا غصه لای غمت
و شیشه مرا از عرش چین ناله تنه آید
بر خوان کسان کن ناخوانه روی چون غم
در زلف تباران کم شوافت که میدانند
بر خویش پیچ از غم بر عارض نشان خط
زان بستم مرغان شش لب خشک مشو گشته
چون تلخی عمر تو زان پسته شیرین است
آن چشم در آن ابرو زان است که تابینی

۱۲

در بهمن ماه
روز دوشنبه
روز ۱۲ بهمن
روز ۱۳ بهمن
روز ۱۴ بهمن
روز ۱۵ بهمن
روز ۱۶ بهمن
روز ۱۷ بهمن
روز ۱۸ بهمن
روز ۱۹ بهمن
روز ۲۰ بهمن
روز ۲۱ بهمن
روز ۲۲ بهمن
روز ۲۳ بهمن
روز ۲۴ بهمن
روز ۲۵ بهمن
روز ۲۶ بهمن
روز ۲۷ بهمن
روز ۲۸ بهمن
روز ۲۹ بهمن
روز ۳۰ بهمن

و انچه در این کتاب مذکور است از آنست که در این کتاب
در باب اول از آنکه در این کتاب مذکور است از آنست که در این کتاب

۱۰۸۰

[illegible][illegible]

بر سر روز و از زلف شب شلیست هر جا رفته
 خاک سپید زین غم مگر بفرق دنیا رفته
 یک ز رو فوطه تنه به تنه گام سودا رفته
 در کام دیو مفت سر بر لبستان سیمبر

سون زلف با نهمه ارباب عیسای رنجته
 اوراق و وزخ کم شده و اوراق طوبی رنجته
 خورشید چون که کاسته نور تر از اعضا رنجته
 تیغ تابش زلفش زار غبار رنجته
 و پیش تو در زمین او شک سارا رنجته
 طفله بود بر رویش زنده سودا رنجته
 چون ماه بود در دست شمع شب رنجته
 فعل تو به بر رویش روز غوغا رنجته
 و معرکه از رخ دست انجم ز جود رنجته
 ز گوهر دست بر زبان بر طاق کسری رنجته
 که بر اقیانوس خشت بر اوج او رنجته
 بر بخت انوار تو در زلف رنجته
 بر طوطی خشت بکمان نور رنجته
 آب سما طین جان لایزال رنجته
 جودت جوهر بزمین حبه موقار رنجته
 بر صدره عود شیب شیب زنجار رنجته
 وز قلم الوان تو عشقش رنجته
 آب رخ و لوان او زین شعر غار رنجته

نوران گزیده شده
 طاق تار تار خیزد و چون
 خورشید کسری را
 خورشید چون که کاسته
 تیغ تابش زلفش زار
 و پیش تو در زمین او
 طفله بود بر رویش زنده
 چون ماه بود در دست
 فعل تو به بر رویش روز
 و معرکه از رخ دست
 ز گوهر دست بر زبان
 که بر اقیانوس خشت
 بر بخت انوار تو در زلف
 بر طوطی خشت بکمان
 آب سما طین جان لایزال
 جودت جوهر بزمین حبه
 بر صدره عود شیب شیب
 وز قلم الوان تو عشقش
 آب رخ و لوان او زین
 نوران گزیده شده
 طاق تار تار خیزد و چون
 خورشید کسری را
 خورشید چون که کاسته
 تیغ تابش زلفش زار
 و پیش تو در زمین او
 طفله بود بر رویش زنده
 چون ماه بود در دست
 فعل تو به بر رویش روز
 و معرکه از رخ دست
 ز گوهر دست بر زبان
 که بر اقیانوس خشت
 بر بخت انوار تو در زلف
 بر طوطی خشت بکمان
 آب سما طین جان لایزال
 جودت جوهر بزمین حبه
 بر صدره عود شیب شیب
 وز قلم الوان تو عشقش
 آب رخ و لوان او زین

نصرت جو خورشید خفته بر فرق جیح انداخته
 لطفت بقهرت غم شده در خیم عالم شیده
 از شمشیر آتش کشته گرد از زبان بر کشته
 کالک طباشیر نمر زاده باطن خسته و بر
 آن سحر و جادوی جین از شام رفته سوخته
 برده جوان بر نیمه تیر او زنده و ز قید
 آن اژدهای کسریه افس شده بر روم
 او یوسف خورشید چرخ آتش بر لبش شمشیر
 آن کوه تن ریاست کابین آتش آتش
 قهر زلفش آسمان کسری زشت آستان
 روح الامین رفته خج برین رنجته
 و شانت آیات که بر خوانت انواع نعم
 و محسن بر لب هر گران شهادت و شکر
 که تو از هر زمان با آن کن در یافت
 از شمشیر آتش ز غم خضر گریخته
 تا یوسف زین ملک از گریه گمان و شب
 با و خاک یکسان تو اوج سما میدان تو
 و غنای که از فرمان او بیرون شده جانان
 و در طبع سلطان محمد شاه بن فضل که با و شاه هندوستان بود
 و در بر سر آتش خیم از زهر سپهر خورست
 جام طلب که بر رانج بلال در خور
 و در بر سر آتش خیم از زهر سپهر خورست

سون زلف با نهمه ارباب عیسای رنجته
 اوراق و وزخ کم شده و اوراق طوبی رنجته
 خورشید چون که کاسته نور تر از اعضا رنجته
 تیغ تابش زلفش زار غبار رنجته
 و پیش تو در زمین او شک سارا رنجته
 طفله بود بر رویش زنده سودا رنجته
 چون ماه بود در دست شمع شب رنجته
 فعل تو به بر رویش روز غوغا رنجته
 و معرکه از رخ دست انجم ز جود رنجته
 ز گوهر دست بر زبان بر طاق کسری رنجته
 که بر اقیانوس خشت بر اوج او رنجته
 بر بخت انوار تو در زلف رنجته
 بر طوطی خشت بکمان نور رنجته
 آب سما طین جان لایزال رنجته
 جودت جوهر بزمین حبه موقار رنجته
 بر صدره عود شیب شیب زنجار رنجته
 وز قلم الوان تو عشقش رنجته
 آب رخ و لوان او زین شعر غار رنجته

سون زلف با نهمه ارباب عیسای رنجته
 اوراق و وزخ کم شده و اوراق طوبی رنجته
 خورشید چون که کاسته نور تر از اعضا رنجته
 تیغ تابش زلفش زار غبار رنجته
 و پیش تو در زمین او شک سارا رنجته
 طفله بود بر رویش زنده سودا رنجته
 چون ماه بود در دست شمع شب رنجته
 فعل تو به بر رویش روز غوغا رنجته
 و معرکه از رخ دست انجم ز جود رنجته
 ز گوهر دست بر زبان بر طاق کسری رنجته
 که بر اقیانوس خشت بر اوج او رنجته
 بر بخت انوار تو در زلف رنجته
 بر طوطی خشت بکمان نور رنجته
 آب سما طین جان لایزال رنجته
 جودت جوهر بزمین حبه موقار رنجته
 بر صدره عود شیب شیب زنجار رنجته
 وز قلم الوان تو عشقش رنجته
 آب رخ و لوان او زین شعر غار رنجته

دشت ۱۱
 دشت ۱۲
 دشت ۱۳
 دشت ۱۴
 دشت ۱۵
 دشت ۱۶
 دشت ۱۷
 دشت ۱۸
 دشت ۱۹
 دشت ۲۰
 دشت ۲۱
 دشت ۲۲
 دشت ۲۳
 دشت ۲۴
 دشت ۲۵
 دشت ۲۶
 دشت ۲۷
 دشت ۲۸
 دشت ۲۹
 دشت ۳۰
 دشت ۳۱
 دشت ۳۲
 دشت ۳۳
 دشت ۳۴
 دشت ۳۵
 دشت ۳۶
 دشت ۳۷
 دشت ۳۸
 دشت ۳۹
 دشت ۴۰
 دشت ۴۱
 دشت ۴۲
 دشت ۴۳
 دشت ۴۴
 دشت ۴۵
 دشت ۴۶
 دشت ۴۷
 دشت ۴۸
 دشت ۴۹
 دشت ۵۰
 دشت ۵۱
 دشت ۵۲
 دشت ۵۳
 دشت ۵۴
 دشت ۵۵
 دشت ۵۶
 دشت ۵۷
 دشت ۵۸
 دشت ۵۹
 دشت ۶۰
 دشت ۶۱
 دشت ۶۲
 دشت ۶۳
 دشت ۶۴
 دشت ۶۵
 دشت ۶۶
 دشت ۶۷
 دشت ۶۸
 دشت ۶۹
 دشت ۷۰
 دشت ۷۱
 دشت ۷۲
 دشت ۷۳
 دشت ۷۴
 دشت ۷۵
 دشت ۷۶
 دشت ۷۷
 دشت ۷۸
 دشت ۷۹
 دشت ۸۰
 دشت ۸۱
 دشت ۸۲
 دشت ۸۳
 دشت ۸۴
 دشت ۸۵
 دشت ۸۶
 دشت ۸۷
 دشت ۸۸
 دشت ۸۹
 دشت ۹۰
 دشت ۹۱
 دشت ۹۲
 دشت ۹۳
 دشت ۹۴
 دشت ۹۵
 دشت ۹۶
 دشت ۹۷
 دشت ۹۸
 دشت ۹۹
 دشت ۱۰۰

صبح و اراد آفتاب ملک زمین خندان رسید
 قصه زن مانند چرخ از صبا حریفان رسید
 بر سر ایوان نفیسم طارم کویان رسید
 رفت تاب تیغ او چون سایه یزدان رسید
 عذر هر تابی که از مهتاب بر گشتان رسید
 تا یک روزه دو ماهه راه را بگوینان رسید
 چار ماه بعد را در یک قدمستان رسید
 گرفتارش چون طلق و پادشاهان رسید
 ضعیف غلش نیم گوش قیصر خاقان رسید
 شمع را بر سر زغیرت آتش سوزان رسید
 سوزنهای گران بر جگر سرگردان رسید
 چون نشست خشم پریل از سر گردان رسید
 زود تر کش گیر گمان بر کشیش اقریان رسید
 بسته یک ریشه ان پخته تیران رسید
 از دی استلین این دور دوران رسید
 شاه مشرق را چو به یک نوبت جولان رسید
 به چنان که ز نور نور بسته تابان رسید
 طوطی گویای قرآن خوان معنی دان رسید
 این خطاب خوش گوش خوش این مان رسید
 محنت دران گذشت و نوبت جهان رسید
 قصیده در دست رسیدن حاجت بنی عباس
 و شاه نه در تعریف جزو این نهی

دشت ۱۱
 دشت ۱۲
 دشت ۱۳
 دشت ۱۴
 دشت ۱۵
 دشت ۱۶
 دشت ۱۷
 دشت ۱۸
 دشت ۱۹
 دشت ۲۰
 دشت ۲۱
 دشت ۲۲
 دشت ۲۳
 دشت ۲۴
 دشت ۲۵
 دشت ۲۶
 دشت ۲۷
 دشت ۲۸
 دشت ۲۹
 دشت ۳۰
 دشت ۳۱
 دشت ۳۲
 دشت ۳۳
 دشت ۳۴
 دشت ۳۵
 دشت ۳۶
 دشت ۳۷
 دشت ۳۸
 دشت ۳۹
 دشت ۴۰
 دشت ۴۱
 دشت ۴۲
 دشت ۴۳
 دشت ۴۴
 دشت ۴۵
 دشت ۴۶
 دشت ۴۷
 دشت ۴۸
 دشت ۴۹
 دشت ۵۰
 دشت ۵۱
 دشت ۵۲
 دشت ۵۳
 دشت ۵۴
 دشت ۵۵
 دشت ۵۶
 دشت ۵۷
 دشت ۵۸
 دشت ۵۹
 دشت ۶۰
 دشت ۶۱
 دشت ۶۲
 دشت ۶۳
 دشت ۶۴
 دشت ۶۵
 دشت ۶۶
 دشت ۶۷
 دشت ۶۸
 دشت ۶۹
 دشت ۷۰
 دشت ۷۱
 دشت ۷۲
 دشت ۷۳
 دشت ۷۴
 دشت ۷۵
 دشت ۷۶
 دشت ۷۷
 دشت ۷۸
 دشت ۷۹
 دشت ۸۰
 دشت ۸۱
 دشت ۸۲
 دشت ۸۳
 دشت ۸۴
 دشت ۸۵
 دشت ۸۶
 دشت ۸۷
 دشت ۸۸
 دشت ۸۹
 دشت ۹۰
 دشت ۹۱
 دشت ۹۲
 دشت ۹۳
 دشت ۹۴
 دشت ۹۵
 دشت ۹۶
 دشت ۹۷
 دشت ۹۸
 دشت ۹۹
 دشت ۱۰۰

دشت ۱۱
 دشت ۱۲
 دشت ۱۳
 دشت ۱۴
 دشت ۱۵
 دشت ۱۶
 دشت ۱۷
 دشت ۱۸
 دشت ۱۹
 دشت ۲۰
 دشت ۲۱
 دشت ۲۲
 دشت ۲۳
 دشت ۲۴
 دشت ۲۵
 دشت ۲۶
 دشت ۲۷
 دشت ۲۸
 دشت ۲۹
 دشت ۳۰
 دشت ۳۱
 دشت ۳۲
 دشت ۳۳
 دشت ۳۴
 دشت ۳۵
 دشت ۳۶
 دشت ۳۷
 دشت ۳۸
 دشت ۳۹
 دشت ۴۰
 دشت ۴۱
 دشت ۴۲
 دشت ۴۳
 دشت ۴۴
 دشت ۴۵
 دشت ۴۶
 دشت ۴۷
 دشت ۴۸
 دشت ۴۹
 دشت ۵۰
 دشت ۵۱
 دشت ۵۲
 دشت ۵۳
 دشت ۵۴
 دشت ۵۵
 دشت ۵۶
 دشت ۵۷
 دشت ۵۸
 دشت ۵۹
 دشت ۶۰
 دشت ۶۱
 دشت ۶۲
 دشت ۶۳
 دشت ۶۴
 دشت ۶۵
 دشت ۶۶
 دشت ۶۷
 دشت ۶۸
 دشت ۶۹
 دشت ۷۰
 دشت ۷۱
 دشت ۷۲
 دشت ۷۳
 دشت ۷۴
 دشت ۷۵
 دشت ۷۶
 دشت ۷۷
 دشت ۷۸
 دشت ۷۹
 دشت ۸۰
 دشت ۸۱
 دشت ۸۲
 دشت ۸۳
 دشت ۸۴
 دشت ۸۵
 دشت ۸۶
 دشت ۸۷
 دشت ۸۸
 دشت ۸۹
 دشت ۹۰
 دشت ۹۱
 دشت ۹۲
 دشت ۹۳
 دشت ۹۴
 دشت ۹۵
 دشت ۹۶
 دشت ۹۷
 دشت ۹۸
 دشت ۹۹
 دشت ۱۰۰

[illegible]

۱۰۰
 در این روز ایامی است که
 در آن روز از آن روز
 در آن روز از آن روز

۱۴۱۳/۱۲/۱۳

قبل الذكر روستا ۱۲

سندھ

مفتی اعظم پاکستان

100-443886-100

1943

100

روزنامه

مردم چشم منی نه سیه همچو مشک
 زلف پوزنجیر تو کرده چو خشم خشم
 سوزن عیس مشو نجیب برویم منه
 ورنه ز جور و جفا پیش شهنشاه
 مودی هو و اقد شاه سیاهان طمس
 کشته جمشید بخت وی نه خورشید تخت
 خیر و شر نبات راسه ترا منتظر
 خامه تو راه رایا نه بر چین
 چند دل حاسد ان تیغ تو آرد بخت
 و دشمن اگر همچو باد سوزند بر خط
 و ز من عدل تو دید که ز دم عمر و
 خامه دست تو سخت ابر ز آب حیات
 بر ز بر ز خنک برق آینه ابر کش
 یک آفتاب پنج فون تا ز دوستی نیم
 مار زانده بین چو چشم مشک تر
 زرقا رنگ آفتاب کن رویان
 وقت و گیران کشته خال سیه بر چین
 ناسته ز دروین غم تر کرد و خواست
 سیر بلال فلک نیست کار شفق
 رفت یک آفتاب از حبه تاری چین
 حاسد نه لی توست لاغر و زرد

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بانتظام ۱۹۵۵

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

سر دروان ماگر بر لب جوی دلبری
 مجسمه مانع و بوستان از سر زلف آن پست
 محل چو کشت و داشت ز صدم کشیده تنم خور
 بلبل گفست از سرم نیمه چید ابریده شد
 فاخته گفست بیدار روزه چو است در برت
 گفست سخن که لاله را خرقه چو است غرق خور
 آنکه بر روز مهر که فرق لوسه رفتش
 تیر ز شعله ناک جبهه آفت ام او
 بر سر قمر قدر کشش از بیم ساس آسمان
 راه پر از ستاره شد خنجر او چو برق زو
 لے تو حے که خجرت صد غم خنجران شکست
 قطره آب در جگر گفست تو موج زو
 خامه زرد جامه چون خصم تو کرد سر کشت
 کلمات لال قامت بهر صلاح ملک دین
 برق سحاب خجرت دید عدوی تیر دول
 سینه ز شاخ زعفران ریخته آب ارغوان
 چو هم برق تو شد گیسو هفت خواهران
 دلو که چیت در جهان نیکه شنیده زمان
 تا که بود بهر سر مشغله خروس صبح
 در زبان انس جان باو همین که شاه چوید

در جسم منبل و دونه گوشه ارغوان گرفت
 لاجرم از بر احوال نکیت بوستان گرفت
 بلبل ازین گروقت سخت فغان گرفت
 گفست قدح که مر تر خون دل زران گرفت
 گفست صبا که مر و راجع غم خزان گرفت
 گفست چمن که مر و راقه خدایگان گرفت
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت
 قامت خود هزار پی و صفت کمان گرفت
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت
 خود قمر دوباره شد بهیم چو دکان گرفت
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخوان گرفت
 آتش غصه خصم را جمله فغان گرفت
 دهر سیاه کرد رخ و دهر سر زبان گرفت
 از حبشه ملال و ش سجده کنان افران گرفت
 بر لب بام چشم ازین هر شره نادران گرفت
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت
 چون مه رایت بخور روز و عاقان گرفت
 تیغ لفا و عدل زد ملک جادوان گرفت
 اینکه عروس صمد هم مشغله در دهان گرفت
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت

و در مح سلطان محمد و تعریفیات صبح و توصیفات محبوب

بلبل ازین گروقت سخت فغان گرفت
 گفست قدح که مر تر خون دل زران گرفت
 گفست صبا که مر و راجع غم خزان گرفت
 گفست چمن که مر و راقه خدایگان گرفت
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت
 قامت خود هزار پی و صفت کمان گرفت
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت
 خود قمر دوباره شد بهیم چو دکان گرفت
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخوان گرفت
 آتش غصه خصم را جمله فغان گرفت
 دهر سیاه کرد رخ و دهر سر زبان گرفت
 از حبشه ملال و ش سجده کنان افران گرفت
 بر لب بام چشم ازین هر شره نادران گرفت
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت
 چون مه رایت بخور روز و عاقان گرفت
 تیغ لفا و عدل زد ملک جادوان گرفت
 اینکه عروس صمد هم مشغله در دهان گرفت
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت

بلبل ازین گروقت سخت فغان گرفت
 گفست قدح که مر تر خون دل زران گرفت
 گفست صبا که مر و راجع غم خزان گرفت
 گفست چمن که مر و راقه خدایگان گرفت
 گوشه آفتاب را چون خط و لسان گرفت
 قامت خود هزار پی و صفت کمان گرفت
 شکل خم ملال را قامت پاسبان گرفت
 خود قمر دوباره شد بهیم چو دکان گرفت
 وی تو شنی که چاکرت لکنت بیخوان گرفت
 آتش غصه خصم را جمله فغان گرفت
 دهر سیاه کرد رخ و دهر سر زبان گرفت
 از حبشه ملال و ش سجده کنان افران گرفت
 بر لب بام چشم ازین هر شره نادران گرفت
 تیغ تو چون حور و اوان برید و جان گرفت
 چون مه رایت بخور روز و عاقان گرفت
 تیغ لفا و عدل زد ملک جادوان گرفت
 اینکه عروس صمد هم مشغله در دهان گرفت
 پایتخت بخت را بر سر فغان گرفت

[illegible][illegible]

در کتب خط مشهوری که مشهور و معروف در بعضی جاها آمده نوشته شده است فاعلم ان فاعلان

[illegible][illegible]

باز گویست چرخ بال زمان و سپهر
 رخ سمر اندازند بلبل نو مسازند
 ترک شکر نوک دم پر سر جبار زو
 نایاب رویت و زام و سندیست شب
 سر و دم چه ووق آبلها بر سرش
 آید جام نیست تابد می به شوخ
 پسته لبه را نشان در پس بادام چنگ
 سوخته میه چاره نیمه نو فرست

باز گویست چرخ بال زمان و سپهر
 رخ سمر اندازند بلبل نو مسازند
 ترک شکر نوک دم پر سر جبار زو
 نایاب رویت و زام و سندیست شب
 سر و دم چه ووق آبلها بر سرش
 آید جام نیست تابد می به شوخ
 پسته لبه را نشان در پس بادام چنگ
 سوخته میه چاره نیمه نو فرست

از شایسته
جنگ بود شکست
آن گفته شدیم
در این جنگ
مگر شکست
که راه چاره
بیاوریم
سپاهیان را
نزد و دور
نیفتد

۱۲
۱۲
۱۲
۱۲
۱۲
۱۲
۱۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

سگان او همه شیران آسمان بشیه
 برین حصار معظم شهنشاه عالم
 قطار موب اقبال در تو بهر رو
 صف که چون فرخ در پیش جان فیت
 ز دو و شعلای نوبخت بریده تیر
 سلاحدار سیل و کلاه در دست
 شان کشیده عطار که ای فلک سجده
 زبان تیغ بخون جسدش سیراب
 بن ستایع شمع محمد مرسل
 ابوالریح سلیمان عهد شکست
 امام حق که شد او را محمد تعلق
 اگر چهار کتیب بود و نام امام
 شمع عطای تو پیرایه شد هفت کلیم
 بساط بابر گشت صد چو طلس گردون
 فروغ سایه چتر سیاه تو خورشید
 بران خدا که بر جهم افسر یا قوت
 که از مسیر و بوز فراق حضرت شاه
 ز دو و جرج بدوران شاه میخوابد
 بهر شمع که زد و دران کلاه ز پوشد
 هزار سال تقاب و شاه عالم را
 بخت صفتی سران گوی شواره جان باد

کسان او همه خولان از دما سیما
 بشتب در آمد با صد هزار غوغا
 سوار لشکر ارواح در فضا و قفا
 هزار کوه که هر کوه که هزار لوا
 سواد آیت آسمی بعبود کسلا
 سپاهدار سپهر و نگار در حسدا
 زبان کشاوه دما که ای زمانه دعا
 دمان مستحرب لشکر بکمال شه گویا
 بدل مطلق امر خلیفه دنیا
 در اشروع بنی شمع و دود غلیظ
 بدل غلام و دین جا که و جان
 و گردینه طراز بود و کسان و را
 خیمه لوائی تو سانیه نگار نه مرا
 غلام با کت صد چو باد شاه خا
 فرو و بایه تخت سبب تو جو را
 نهما و بر سر این چرخ لاجورد قبا
 نه تار ماند نه بود از ردای عشرت
 که پسین بد زنگ و در آفتاب جدا
 قبا می سبز مرغ شب سیاه ردا
 و یک ساعت آن سال ضعف زود
 شمار این سی و یک دانه کو کو لا لا

۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۳۱۲
 و بهای بستان ۹۰ گلاز
 کسری نانی سید بیودان
 گفت: فرزند
 زکریا داشت ۱۲ ساله
 ۱۳۱۱
 صوم کلا و در خانه
 سیاهی راه روی خندان
 کوکب یا شیخ و شمار
 شش نفری که آن شب بمه
 جیشسان مشغول
 طایف ستر فلک
 ۱۳۱۰

فصل فی بیان

لبت اور شفق پر دین بدر از مهر او هر دم
من هر گشته زار الفت چه روا شفته سیدار و
چه بر هست آنکه در آب وان بخش زندا و ز
مخبط چشم شاخ از وی بر و یک طاه زان دم
زبان کردار چون ویم سو خون را از دوده
ز جوش شک بگذرد در و جوش نشسته باز
فروز و لا اله الا ان دم که در هر یک چنار آید
ز جوش از تابش وار و نمه ویش بر اخضر نیز
سحرست نام آن طوطی سبک کزین بان
بر سینه گر بر و ن آید جو ایمان از در خانه
چه بر هست آنکه برین خشک میوشد بابر
چو متع از سر بر بندش بر ویم هر ساعت
بر ز بر عذار صبح ماه نوشد تیره
بهمنستان دوازدهمین چو شکردان
منشک باشدش نام منشک است در مرکز
کیه دان حرف آخر را دو دم دان نیمه نیمه
چو این باغی زرین را با جگه بر و خمر
خدا و عهده عالم محمد شاه بن خلیف
این سبک و قدر خان قهر و دار آتش
ازین پس خصم باشد بکین مهید
من بکین از پیش را قدم لایق بود و لایق

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بروین ز چو پنهان شد در لعل شکر بارش
از گزگش بخواب آب بهش افشانم
چون فرق سیر شانه صد تنگ کنم دل را
بر آینه ^{بهر} بن آشفته صفت مورش
آنچه که زخم چون صبح آلوده بخون باشد
دانه شود چون گل از بند خود آزاده
بیک دره ز مهر نقصان نشود در بیدار
زلفش بسیر روی شد خصم شمع عالم
فرمانده بحر ویر شاهنشهم و ریادول
برابو سلیمان آآن روز توان دیدن
چون دفتر گل بادانه دایره سه پاره
او خورشید برین خط لیلست سر ملکات
بر گوی تو چون چو گمان از خط تو سر بر ت
آز آنکه تپ کینت گرفت بر دمالک
قهری که فلک دارد ویر سینه نهان از تقو
و چو ^{ناله} که عدد دارد نیست ز نقد عین
ماه ^{ناله} سر گاهست کو سر فلک بر دست
گر روزی ^{ناله} کلین و او و سلیمان فر
بسیار برو ز آرشب ماه ^{ناله} کلکم
نیشسته سینه اورو و سیاه ^{ناله} شب
صد ^{ناله} حله می خواهم افروخته روز و

۱۲
 غور لایق و آستین
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کاخ و دانی است برباد یک مهره زهر
 رقص زرقبافته یکام از دور
 نقش ازان سپرخ زمان گرد و سپر خسته
 همه چون گوش لارام مصح زبور
 لیکن انجوی نبود تیره تری یک پیکر
 دور تر اکر و نزدیک تر او حسد
 همچو جادویش نهاد دست کلا بر سر
 سرخولست بغایت کفر و فرشتان
 عابدی را که سوکعبه نباشد در صحر
 همچو باغ خسته نذر نذر راز یکدیگر
 گشته رقص بر دشتان ز یکاس خضر
 شاد و نام پلور آسمان دارد پیرانه بدین
 همه صوفی و دم و وانی قدیم و فرما
 همه در نرفت غوغا جلالتش مضطر
 همه در بست کده مهر جانان به غور
 صبح و شانند و عاکو و خداوند بشر
 کام من نخ چو ساغر نشد از خون جگر
 نقطه اعلی تراعت شد ثریا و ربه
 ز کس شوق تو معنی و با قاسم
 به تسلسل نکشیدی بجهان دور و قمر
 وی شب برکش تو گوشه مده را در غور
 که بر آید شب آشفته تر اگر دگر محسوس

عنه اراد البتة ان لا يكس اخفرت و تلك افوت
تأخير تهميد

[illegible]

نمودار کرد و در چشم
خط ۱۲۱۱ در خرفین
سدرس خن
مفقور الاثر یا خرد
یا مقطوع یا سفشت
مفقور و زرقه غاظر
مفاعل غطان یا
مغلن یا مغلن یا
غطان ۱۲۱۱ امر
خن والا حدیث
نیت ۱۲۱۱ مولود
ثالثه خود از دودنه
دنبته ۱۲۱۱
او قاسم که بر نذر
پایه بر نذر
پایه بر نذر
پایه بر نذر

[illegible]

فرمانی و فیضی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
الكتاب العظيم

سید سید محمد
شیرازی

ایجنڈا اور انکشاف
دستاویز

کتابخانه

43372

82
D-14

١٠٠

مجلس

۱۴۳۳

2000

SECRET

100

100

100

الشيخ
الحسين

100

از آنکه اینها در میان ما
و از آنکه اینها در میان ما












۱۲ برائے منقذہ و باریق

١٠٠

[illegible]

علامت عطا دوست
 دگر که در دل نام است
 گشته در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ

سبحان کمان دیده گوشه تیرای نگار
 فرقی نخر و تیر یافت بشان ز برین از انکه
 گشت نوب و در گرد از روی تیر بشیر بانه
 من غم مرا می کشد کز طرف مشغ صبح
 غلبه غیبت کش از سر چشم تیر در
 هیچ و در غم تیغ که می کشد از آن طلب
 آتش تیر از کج خنک شود کز کبر که هست
 سر خط همه مگر گنایت او در غم هست
 هست جهان برگزیده از کجای تیر و صبح
 زین را ندوده نیست صبح این پیران

از آن که در دوزخ
 شرب و تیر و تیر
 از آن که در دوزخ
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر

در غم و تیر و تیر و تیر

چرخ بفرنگر حامل یکس ز رومار
 بود در ماه را هند و عوز کزین لکاسر
 چون بسره تیره و دود برادر و چین
 طفل بسره شیر کزین کجای نیست
 در پیل مجذوب و دود تیر و تیر
 رنجیده بر بون خشک ابر سینه و زتر
 من و تو چه چهره ازین چهره
 شاه محمد لقب حسین را احمد نسب
 دولت بیدار او بر دل ز تر خور کرد
 او که شمع از آن هر چه ازین هر چه

از آن که در دوزخ
 شرب و تیر و تیر
 از آن که در دوزخ
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر

علامت عطا دوست
 دگر که در دل نام است
 گشته در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ
 در دوزخ

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

بجای ای که بین لوح زمر ووشن دار
که سر قان جلالت عوض نقطه گرفت
قطع شمشیر ^{چنانچه} بخن بر سر اصدای تو باد
را که در زنگه تیغ گذاران سخن
در پیش فکر زمر وصال عبارت شایسته

از یک نیم ترانه دوه دون طهر
دست عرصه نه دایره مالارا
گر چه در عهد تو خود نبود اعدا را
مقطع شعر نفیست به ازین و انارا
گوشتوار به ازین و آنه ^{نفسه} سخن سارا

وزیر اعلیٰ قائد ملی و مع سلطان محمد شاہ بن غلق

سوا و قلعه و حصه اگر چه درو یاست
چه قلعه است که قوس ز خلع و در او
به پیش قلعه ایوان ^{از کاشی} ابر کاوش جان
جهان ^{در} در و در غلو غلو و در
به پیش ^{در} در و در ز کس موز زست
بلد ^{بهر} کاشی که دنیا و او پ از نابر است
خدا یگان ^{در} ساطین محمد بن
ترا که سنبلی مرغول بر کنار گل سبت
و بان است که موی ^{در} زنده و فرشت
کند زلف تو بر آفتاب باد ^{در} چه سبت
ترانیات ازان ^{در} رسته شد بگردشگر
دو مار زلف تو ایمان ^{در} ننگان چون کفر
مرآت بر طبق زرد و کاسه ^{در} نقره
چونام زلف ترا ^{در} بد روید و روشن شد
خ تو بهر شب ^{در} قدایمه ^{در} غم

هزار بار فر و تر ز خیمه الماوی است
 محیطه را بر لبش هفت طیارم اعلی است
 نمود که من از آن نقطه که بر غیر فاست
 که قعر قیصرش از خشت آستان است
 ز رو معنی هر بیت که او بر از شعری است
 از آنکه تنگه شاه و سله فیاست
 که گشای غلامش هزار چون گشای
 بچار من تو بر و آفتاب را دعوی است
 میان است که گوی بیوی او بر است
 خط سایه تو بر طرقات ماه است
 که بر کناره لاله زمر دین احمی است
 خاخشیتم تو مردم فریب چون خود است
 که سالهاست که لعل زده را مجرب است
 که بر کناره خورشید سایه خوبی است
 لب تو خاک در شاه یادم صلی است

[illegible]

۱۰۰ روزن کبر
 است ۱۱۰ روزن دل
 ۱۲۰ روزن بیضا
 ۱۳۰ روزن سیم
 ۱۴۰ روزن
 ۱۵۰ روزن
 ۱۶۰ روزن
 ۱۷۰ روزن
 ۱۸۰ روزن
 ۱۹۰ روزن
 ۲۰۰ روزن
 ۲۱۰ روزن
 ۲۲۰ روزن
 ۲۳۰ روزن
 ۲۴۰ روزن
 ۲۵۰ روزن
 ۲۶۰ روزن
 ۲۷۰ روزن
 ۲۸۰ روزن
 ۲۹۰ روزن
 ۳۰۰ روزن
 ۳۱۰ روزن
 ۳۲۰ روزن
 ۳۳۰ روزن
 ۳۴۰ روزن
 ۳۵۰ روزن
 ۳۶۰ روزن
 ۳۷۰ روزن
 ۳۸۰ روزن
 ۳۹۰ روزن
 ۴۰۰ روزن
 ۴۱۰ روزن
 ۴۲۰ روزن
 ۴۳۰ روزن
 ۴۴۰ روزن
 ۴۵۰ روزن
 ۴۶۰ روزن
 ۴۷۰ روزن
 ۴۸۰ روزن
 ۴۹۰ روزن
 ۵۰۰ روزن
 ۵۱۰ روزن
 ۵۲۰ روزن
 ۵۳۰ روزن
 ۵۴۰ روزن
 ۵۵۰ روزن
 ۵۶۰ روزن
 ۵۷۰ روزن
 ۵۸۰ روزن
 ۵۹۰ روزن
 ۶۰۰ روزن
 ۶۱۰ روزن
 ۶۲۰ روزن
 ۶۳۰ روزن
 ۶۴۰ روزن
 ۶۵۰ روزن
 ۶۶۰ روزن
 ۶۷۰ روزن
 ۶۸۰ روزن
 ۶۹۰ روزن
 ۷۰۰ روزن
 ۷۱۰ روزن
 ۷۲۰ روزن
 ۷۳۰ روزن
 ۷۴۰ روزن
 ۷۵۰ روزن
 ۷۶۰ روزن
 ۷۷۰ روزن
 ۷۸۰ روزن
 ۷۹۰ روزن
 ۸۰۰ روزن
 ۸۱۰ روزن
 ۸۲۰ روزن
 ۸۳۰ روزن
 ۸۴۰ روزن
 ۸۵۰ روزن
 ۸۶۰ روزن
 ۸۷۰ روزن
 ۸۸۰ روزن
 ۸۹۰ روزن
 ۹۰۰ روزن
 ۹۱۰ روزن
 ۹۲۰ روزن
 ۹۳۰ روزن
 ۹۴۰ روزن
 ۹۵۰ روزن
 ۹۶۰ روزن
 ۹۷۰ روزن
 ۹۸۰ روزن
 ۹۹۰ روزن
 ۱۰۰۰ روزن

۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶

بود و باز بر ملک
شاهان دیر آید
خاندان خدیو پزده
جمع الفات شد
کار آمد ملک بود و چون
در ایامی باری مفتوحه
مفتوحه شد
بابای خود را از
اطلس اندر بلبلاد

شهاب آفتاب
 باغبان بن شهاب
 طاعت خاکی
 کافر زارگان
 ناز و شکال
 ابله باستان
 سبک و زور
 بنشیند خاک زمین
 جانیست و باران
 فواید و عفت

ز سوز و شهاب افکن که با چندان سیر و دلی بفتح آفتاب کشاید در رحمت و دلمهرم اگر بر روز نور آید بپوشد بهره خود را بر از لعل زمر گشت طشت خاک سترگ رخ خاک آب از گوید در هوا جو گشت از سبزه جو بچو دست شده ز اوید و عین کهر بار محیط نقطه عالم که با آن بر سوزد دریا چه شیرست اگر در آتش بنگا آست اندام مراد را هو زردی دیده و در دم گریه بر سیم خام میازد مهر ماه یک طوقش شاه ابرو شاه هند گو یا سبزی دارد بر دوزخم خاتون ظفر گیوی حوران سمنش باد آتش پای و آبن خاک خاسم شریک اسکندر آمو که در میدان آینه عجب بین کان سیر و سخن خدین بیک چهره بروم آورد از خلعت چو ذوالفرقین تهنیت کند بر داند و سر بخند از گاهین خداوند خداوندان محمد شاه بن تعلق دو صد ملک سلیمان کم شود در یک صفت شهنشاه که در رفعت بزم سلطنت گشته حاش قطره آب که در میان خنجر	بشتر طرب پرستی میرسد کافر باغش طناب خمیه زرین فند در روزن باشر و گرد شب رو آید بود بر سر کاش چو مردارید می بار و زاندام سیه فاش و در زرده زواید بر یا امدادان ناشر چکیده از حیا خو بهار ترافت اندام همه تن آید شد از سرمه فین بخشش گرفته مردار بر زانوی خویش بهر آتش سمور در عفت بمان سگان گوشه باشر بوزر نخته قیاد دست قلب از خموش که بر دروازه هر دوز را ندوست صرغاش بجای و پرچم آویزد و فر از فرق اعلاش که گردون گوشه باشد ز قوس حلقه کاش قلمای کیش زلفیت جامه شد بر آستر گرفته در سرمه می آرد از شمشیر اگر چه از لب می گشته هر دم شک تر کاش سیاه زدنش را چو خشم آل بهر آتش که شانه شاه نعت اقلیم خوانند ابا شتر و و صد خوان فلک یک کاسه از کندی عاشر محوطه خنجر را عاوی عباب عارض جاشتر که میگردد و بدان تر خلق بدخواهان بر آشر
--	---

از دست سخت عفت
 اسد بج
 از تنی و بیگ
 سیم و پنج
 سید عالم
 ست
 جانور و سبب
 راد و خلعت
 خنجر و عاشر
 بیخ و گشت
 اسد و سبب
 سران و عاشر
 و انداز
 شمشیر و دروازه
 سیاه و دوی سر زده
 اعلام میوه
 آتش باز و زار
 آبن عاشر
 آبن عاشر
 آبن عاشر
 زلفیت جامه زرین

شهاب آفتاب
 باغبان بن شهاب
 طاعت خاکی
 کافر زارگان
 ناز و شکال
 ابله باستان
 سبک و زور
 بنشیند خاک زمین
 جانیست و باران
 فواید و عفت

[illegible]

یافعلن ۱۲

کمان ۱۱

یہ ہے ان تریبے
کمان ہند

۱۳۱۲
۵۶
ایروانی

توون مسوده پیرا این
مرا دارم

برای اعتبار
۴۲

سید احمد علی

منع میسر
منع میسر

۱۰۰

آستان
مفتاح
مفتاح

کتابخانه

المستشار

10

10

ای کاش از آن صبح
کند شوق من
در خفا از آن صبح
بر این رخ و زودان
ای کاش از آن صبح
کند شوق من
در خفا از آن صبح
بر این رخ و زودان

در دل بدر اگر مهر تو گیر و نقصان
 پیش کو ساغر زرباز برآوردن
 یک مهر حار و باغ لعل تو قرآن
 جفا آن که نماید لب چو آن
 در خورش ساغر خورشید چو آن شاه جهان
 خسرو و خنک کل ممالک سلطان
 آفتاب و یاقوت و کمر شایب تو آن
 همچو فیض کمال تو بر لبه میان
 کاغذین جامه کس به سر بازار جهان
 که چو دم زور پیاورد از نیند و شاد
 هر دم از خانه بیرون میکنند از آن
 زب در شمن لب آب ترا دست نهان
 نه زان پرورشش ز سوسن و چو زبان
 نیت گدسته اقبال ترا هیچ زبان
 فارغست از ضرر و صدمه و باغ خیابان
 در کش بزم مهر از ره کاشکان
 چشم عجب شود و معنی نور و زبان
 و دو عالمی تو سر سبز هر هر جوان
 فصل و شکو مطب شعر را گیر و جوان
 بدر چون مسج نهان کانه زب سر جوان
 بهر سرایه مع نور خاقان بیان

مریون بود
 در خاست نام پیر
 طحاسا
 که در قور او نهانند
 بیخدا
 قدیم
 به پیشین
 و سگ خدایا
 شاه شهنشاهان
 دوران
 پنهان آهواره
 آفتاب
 میدان کور زبان
 و زبان پیش خط
 است الله قوم
 اشک برست
 طایفه
 خود و قوم قیاس
 کبر سماوی بدشت

دوران ۱۱
۴۳

پیشانی اور ہونہ

وزیران مجلس خط

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

ازینکه رسد دست
دوران را و ازین خبرها
وقت نماند که
که این مانت بنام
چشم خرم
چشم خرم
دوستانه که در
نخل را که در

18 Jan 1944

طائفتہ طالعہ درویش صنفیہ کے مسائل و مضامین ۱۲

[illegible]

[illegible]

در آید از کوه دال نام
 بهشتی در دهر
 که آفتاب در بروج
 نورانی در دشت
 و برون آفتاب
 در این بروج
 نورست ۱۱
 در آید از کوه دال نام
 بهشتی در دهر
 که آفتاب در بروج
 نورانی در دشت
 و برون آفتاب
 در این بروج
 نورست ۱۱

<p> و گر بیاده او بر زمین فشار و پای به نیزه این کلمه را باید از سر شب و ران چشم شده گم صد نه از جم بخدم و ران چشم و در سجای موسو نهند خدا یگان است لا طین محمد نعلق بهاس چهر و اسایه بر سر خورشید همیشه که ز یاد دست آب در زنجیر همیشه که آفتاب است عین گوشه دال عدد بار که شاه باد و ریش و روز </p>	<p> بیای گاه زمین چون طبق قد کوهان به بلیک آن که کوه بر کند زمینان در آن سپاه در آینه فشرشته بجان همه بفرود دولت چو تخت شاه چون که آفتاب سخاوت در میان جهان لولا قدر و رایه بر سر کیوان همیشه از حجاب ست باد و روزان همیشه که ضیا کاست چشم را در بران جو ماه و در دم و درق جو مهر و درقان </p>
---	--

<p> ز باز آتشین غلب جو غم صبح شد نالان که باز از دهن صبح جام زرد پدید هیچ کشته را بر درونق شمر میمان که با شتر می میکود سودا جوهری شب نهان شتری از پیش سودا از میان برخت تو که نقد روان خواهی دلم قلبت با دار ندارم وجه ز جرات شک و نقد عین نیست مرا بر ساطع دریا موج خون دل گشته تر ابرسته گویا بایسته رسته از شک و در حاکم روز و شب پیوسته در تاندا ز غیث بجز چشم خود از مردم نه بینی روی ستمی را </p>	<p> غراب شب زیر پشت کوه آن بهضیا نهمان که فرج باوه را چون کبک شفق خول نشان که نار نقش بند بر لوح تاب رنگ بره کمان که زهره آن در شب زرد پدید آید و در غیر نم و لب نیاوران علوی را در دکان که از سودا زلف است این صفرا حودل اینجا مران چون شکم از روی بومل نقد رشتان فزه چون شاخ مرغانی که زبیر ز نقد مرغان که با شور اسهای اشک و لمارا کند بران که دایم خواگه سازند و در محرابه مستلان ز عدل خسرو عالم گمان عالم کم و دران </p>
--	--

در آید از کوه دال نام
 بهشتی در دهر
 که آفتاب در بروج
 نورانی در دشت
 و برون آفتاب
 در این بروج
 نورست ۱۱

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت
 بملکت احمد مل بشوکت حید غازی
 نبی تخت بلندت اقدم ترا که گری
 توان شاهی که در عالم شد ز نورش روشن
 تو سلطان سلطنتی آن حمت عبادت
 شد ترین قبیای خور و اشان خاصیت
 برای طبع خاص تو هیچ پنهان کسوت
 بساط ابر کا و تو کی میدی لی سرحد
 غباری را که از رخسار شان برداشته
 بزرگو خوش مساحت که تو گوی جبارت
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و ز سایه
 بدوران تو افزونی مجو پیش باد تو
 میر ملک بریت اچو کا خد از کتب آید
 و اگر آن ای ترین کشد سحر گفت و بر
 اگر دشمن کشد گردن بخیر خوش برون
 چون چنگل است نهنگ خالف در بر آن
 کسی که جام احسان برون وی درو
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد وستی
 نعل با پای است برگا زمین بار
 جانشین تو و هیچ شاهی معتبر این هم
 سبایان رایت بودیم چون مهر است

شعر حکم و کند شد عمر عدل و علی حسان
 بصفوت عینی مریم بهیبت موسی عمران
 نهی نعل بندت را شرف پنج نوشروان
 که شمع دوده عباس از عدل تو شد تابان
 که معفو داشتد غفوف و ترکش داشتد عافان
 که با نه خیمه بیکر و بگر و هفت شاد و دل
 سحر گشیمه زرین زنده برام بهیبت اوان
 محبت خشناخ تو کی دریای فی پایان
 دست اگشتا
 بگیوی سیاه جو رو به بر سحر حقوان
 کجاستش فزون آرزو بعد چار ارکان
 ز دور قسری و بی نگر و پیش سرودان
 در ایام تو شب و روی نیار و کرواتسان
 قصص بی کند بر شب قمر و خیمت کمان
 روان روی برین خشک است بر شو و باران
 که اگر گشتی گشتت بطر پنهان نالان
 که از راه نوا افتد چو پروه بر در حران
 بنجا که پای دانت که هرگز نیستش و ن
 که عیشی خواند قارون و از خوش نالان
 که افتاد از فشار شوق چون طبعی و کجوان
 که با شمع مشرقه در سلخ مبدایان
 که گرو خف نشد بر و از خوش نالان

قصید در مدح
 بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت
 بملکت احمد مل بشوکت حید غازی
 نبی تخت بلندت اقدم ترا که گری
 توان شاهی که در عالم شد ز نورش روشن
 تو سلطان سلطنتی آن حمت عبادت
 شد ترین قبیای خور و اشان خاصیت
 برای طبع خاص تو هیچ پنهان کسوت
 بساط ابر کا و تو کی میدی لی سرحد
 غباری را که از رخسار شان برداشته
 بزرگو خوش مساحت که تو گوی جبارت
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و ز سایه
 بدوران تو افزونی مجو پیش باد تو
 میر ملک بریت اچو کا خد از کتب آید
 و اگر آن ای ترین کشد سحر گفت و بر
 اگر دشمن کشد گردن بخیر خوش برون
 چون چنگل است نهنگ خالف در بر آن
 کسی که جام احسان برون وی درو
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد وستی
 نعل با پای است برگا زمین بار
 جانشین تو و هیچ شاهی معتبر این هم
 سبایان رایت بودیم چون مهر است

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت

بنیام و بی مسند ملک قدر و فلک فوت
 بملکت احمد مل بشوکت حید غازی
 نبی تخت بلندت اقدم ترا که گری
 توان شاهی که در عالم شد ز نورش روشن
 تو سلطان سلطنتی آن حمت عبادت
 شد ترین قبیای خور و اشان خاصیت
 برای طبع خاص تو هیچ پنهان کسوت
 بساط ابر کا و تو کی میدی لی سرحد
 غباری را که از رخسار شان برداشته
 بزرگو خوش مساحت که تو گوی جبارت
 ز کوه حکم تو بر خور گرفته و ز سایه
 بدوران تو افزونی مجو پیش باد تو
 میر ملک بریت اچو کا خد از کتب آید
 و اگر آن ای ترین کشد سحر گفت و بر
 اگر دشمن کشد گردن بخیر خوش برون
 چون چنگل است نهنگ خالف در بر آن
 کسی که جام احسان برون وی درو
 ز رفیع قدر تو حاسد خیال افتاد وستی
 نعل با پای است برگا زمین بار
 جانشین تو و هیچ شاهی معتبر این هم
 سبایان رایت بودیم چون مهر است

روح خود متضمن تفریق هیچ و هست محبوب

[illegible][illegible]

اگر فروغی و شادمانی
 بیفتد از این
 تاجی و سواد
 خدایا که بپایان
 گریه و غم و اندوه
 از این بی پایان
 خوشی و شادمانی
 اگر از این غم و اندوه
 که چون این
 بیفتد

بگویت که چو ابرو بچرخد
معنی شد

بگویت که چو ابرو بچرخد
معنی شد
شب دراز ترا دیده باه و توانا شد
زلف ۱۰
که گریه چین سپهر رنگ آشکارا شد
زلف ۱۰
بزیز مشک زلفه شکل ماه فوسا شد
زلف ۱۰
لبت ملیست که داروی درو لها شد
زلف ۱۰
میان بست که کوی بوی دروا شد
زلف ۱۰
ترا چو بر طرف لاله سینه پیداشد
زلف ۱۰
گرفته در من آهیم بطاق خضر شد
زلف ۱۰
که هر زبان او افسر زبانا شد
زلف ۱۰
زلفه عین خودم وجه زهره پیداشد
زلف ۱۰
چو بدر منقش درگاه حق تعالی شد
زلف ۱۰
تو جستن جناب خدیو دنیا شد
زلف ۱۰

بال راست تر از فرق بود پیوسته
زهر زلف و خست کرده است سیدار
و ترک مست کمان کشیده پاپس گوش
زهر ۱۰
زهره نشان دل گشته و پریاغم
زهر ۱۰
خست کفی است که در بوستان جانها شد
زهر ۱۰
و بان تست که مولی ز زلفه و فست
زهر ۱۰
برینخت ابرو و چشم بکار مر واریه
زهر ۱۰
تم زضعف چنان شد که هر شی تاو
زهر ۱۰
و هم بوی لبست است و رو هم
زهر ۱۰
که ای اصل تو بودم و لیکن ای منت
زهر ۱۰
اگر جان همه تن ز رشو و بوجو شد
زهر ۱۰
برای عزت و نیا و ولت عتقا
زهر ۱۰

مطلع مانی

سپهر پیش کمان رفت و گشت آرا شد
سپهر ۱۰
که ترک روز بغایت بلند بالا شد
سپهر ۱۰
جو باره جمله تن آب آتش اجرا شد
سپهر ۱۰
ز دست میر و آن ساعتی کنی با شد
سپهر ۱۰
که سجده باش همه پیش پای ترا شد
سپهر ۱۰
که خاک جرعه او جان جمله آشیاشد
سپهر ۱۰
که کار و بار و دو عالم بدو توانا شد
سپهر ۱۰
بشکل نقطه موهوم با نیا شد
سپهر ۱۰

چو شاه شیرق بسوی میر جو ز شد
سپهر ۱۰
نیر سبک بیا بش و ست رنگی شب
سپهر ۱۰
چه ساغر نیست ز راند و زور که از قفا
سپهر ۱۰
چه دوستیست با جام باره را که مدام
سپهر ۱۰
بیکار بلبله کان رویت خون شام
سپهر ۱۰
ز جام می زخمستان لایزال نوش
سپهر ۱۰
تاب خود و جناب خدا یگان میساز
سپهر ۱۰
میان وایره حلقه در او عرش
سپهر ۱۰

معنی شد

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

زلفه است با چای

معنی شد

معنی شد

معنی شد

قصیدہ بر سر طالع رقص و سرور
دلی شریفی دلی
گویند کہ انور
فلک افراست
۶۶

چو تفسیر حکم وی افکند سایه گردون
 توئی که از گدا از گفت تو نگردد شد
 گرفته دست برآور برون گر نخت اجل
 لوامی قدر تو سر آسمان چنان بر کرد
 چو دهن علمت رقص کرده بر سر غول
 رسول غم تو چون بر براق قدر نشست
 علامه قصه حالات چنان غلو دار و
 ز دست برد توان دم که ملک زرد نام
 بر پای ز رنگت بر فکند یک هند
 که در میان سه فندق یکی شیوه با دام
 اگر چه دوم او را دوازی کم شد
 چنان شکوه تو ز خمیه بر سر عالم
 همیشه تاشه انجم ز اوج فغیت خو
 رواق قلعه مرغوع قدر ته این باد

خور از تحوّل تفسیری خود متبراشد
 توئی که بدست آیام پیر بر باد شد
 اران و یاد که عمل تو کار فرما شد
 که افراق دوتی از میان چو را شد
 چو رقص و من این پارچش باو است شد
 نخست گام که بر پند و اوج او می شد
 که آستان او سر حقیقت طاقی باو است شد
 سیاه روی و نگو شمار همچو اعدا شد
 ز رنگبار سویی چو پیر بر باد شد
 دوید بر طبق نام مستبد و شید شد
 یکمیش آخر و مجذوب و شید شد
 که با جناب نیاید و گیرد و شکا شد
 بفر و خانه مهر و شیر و تنه شد
 که کسر که در اینان قصه کسری شد

در معرجه شاه تخلق و تفریق محبوب و چشمت
 لعلت از خنده شکر از دیر پی گیرد
 جز نیر لطف تو بر غایت ای حور و مست
 طلاق ابروی تو پیوسته یک صفت کمان
 ولبر از گیس شوخ تو بچشم مردم
 چنین زلف تو بر حلقه که مشک افشاند
 می بر پیچیده که بر لعلی و صمالت ناله

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

صاید بد چای
مقشورانی غلام
دولت از چای با غلام
غلام برین و
غلام غلام غلام
غلام غلام غلام

در معرجه شاه خیالات دیگر

نوشک حل شده بروی ماهتاب نهند	چو بار بار شب را بر آفتاب نهند
که ماه بر لب خود ساغر شراب نهند	شعقی بروی تریاروان شود آن دم
میانه دو بلبل از عشق نقاب نهند	شراب بروی آن که شکسته تو بر روین را
طفاوه بر و طربال بهفت بار نهند	بجوی مضطرب پیش از آنکه دست بر
زرقی خود قفس بر روی ماهتاب نهند	ز مهر آمیزه لولی زن سپیده فروش
نیز از بضیع بریز بر آفتاب نهند	شو خروس خروشان چو چرخ طوطی رنگ
بیاله برکت ایام ملی حساب نهند	تو خون دختر زخو که بی تو دور فلک
چو واعظان که غمت بر دل حراب نهند	اگر ز گوشه ماه تو شب و روز
که در سفره زکات سبزه آب نهند	شب فراق تو چشم جزین چکار کند
کسیکه بر طبق زور خوشای نهند	بجز و نهند و یسین قبا می من نبود
که رو بسوی در شاه کامیاب نهند	چو بدر از لب تو کام خود بد آن به
که شتری لقبش شاه معجنا نهند	خدا یگان جهان خند آں بهر
خدوبت خنری در فروغ صبا نهند	رواح روحت ضرابیش با اثر
یکی بلبل که بر من ز شب خضاب نهند	بکنج دست شه آن ز روزگاری فطرت
زهر نریم تو قلب اسد کباب نهند	توئی که نقش سین به بر آتش غور
ستم ز خانه تو یغ و قراب نهند	صنم ز خط تو حید بر زبان راند
اساس وحی سو خنم کتاب نهند	ز لطف خمر عات روایت تو سر و ش
سراست پیش تو گر روی بر آفتاب نهند	سجاک پای تو کان آتشی که آبی شد
سپهر کست زرین ز آفتاب نهند	ز مهر نریم تو در پیشگاه نیمه شب
و شکوه غم تو در قطب نقاب نهند	شمر یک خطم تو جز فاق کس نشان نهند

عرب

کرانه ای که ای آن بهر است

بکون غلام
مقشورانی غلام
دولت از چای با غلام
غلام برین و
غلام غلام غلام
غلام غلام غلام

نوشک حل شده بروی ماهتاب نهند
که ماه بر لب خود ساغر شراب نهند
میانه دو بلبل از عشق نقاب نهند
طفاوه بر و طربال بهفت بار نهند
زرقی خود قفس بر روی ماهتاب نهند
نیز از بضیع بریز بر آفتاب نهند
بیاله برکت ایام ملی حساب نهند
چو واعظان که غمت بر دل حراب نهند
که در سفره زکات سبزه آب نهند
کسیکه بر طبق زور خوشای نهند
که رو بسوی در شاه کامیاب نهند
که شتری لقبش شاه معجنا نهند
خدوبت خنری در فروغ صبا نهند
یکی بلبل که بر من ز شب خضاب نهند
زهر نریم تو قلب اسد کباب نهند
ستم ز خانه تو یغ و قراب نهند
اساس وحی سو خنم کتاب نهند
سراست پیش تو گر روی بر آفتاب نهند
سپهر کست زرین ز آفتاب نهند
و شکوه غم تو در قطب نقاب نهند

نوشک حل شده بروی ماهتاب نهند
که ماه بر لب خود ساغر شراب نهند
میانه دو بلبل از عشق نقاب نهند
طفاوه بر و طربال بهفت بار نهند
زرقی خود قفس بر روی ماهتاب نهند
نیز از بضیع بریز بر آفتاب نهند
بیاله برکت ایام ملی حساب نهند
چو واعظان که غمت بر دل حراب نهند
که در سفره زکات سبزه آب نهند
کسیکه بر طبق زور خوشای نهند
که رو بسوی در شاه کامیاب نهند
که شتری لقبش شاه معجنا نهند
خدوبت خنری در فروغ صبا نهند
یکی بلبل که بر من ز شب خضاب نهند
زهر نریم تو قلب اسد کباب نهند
ستم ز خانه تو یغ و قراب نهند
اساس وحی سو خنم کتاب نهند
سراست پیش تو گر روی بر آفتاب نهند
سپهر کست زرین ز آفتاب نهند
و شکوه غم تو در قطب نقاب نهند

سرفیه سیاه شب همه بر تار تار افتاد
 که بر تفره شاخ عفران شک تار افتاد
 بر انبای ز نام تا قیامت اعتبار افتاد
 چو آتش خاک بسوزد چو آتش چو بخوار افتاد
 طراستین ارش و ست شمس افتاد
 نفوس سکه نامش شده در مدار افتاد
 فلک شبی که از لک نشسته تنگ و عارف افتاد
 مبین سپر پاشی پل ارفا افتاد
 دوری کرد و در ملک مهر او تا جگر افتاد
 صفای شرب عیشت چو نم ز شوخوار افتاد
 بسندان و رو که او عوی چه کار افتاد
 چو ستم چرخ کس نماند که با او دوچار افتاد
 مراد حیب و در من دست زینار افتاد
 که بازش در دل رسودا دست خار افتاد
 که بر روی قمر خیمه های مشکبار افتاد
 که برق سرت پیوسته طل کدو افتاد
 که بنیاد طرب آباد ملک ستوار افتاد
 که بن عقد گهر پروانه شیرین گوشوار افتاد

روشن ترین اینچو منتقا قافا
 بر توفیق شام روح سادو خلعت آن م
 سطلع که توشه کلکش در خط او م
 سواد و با و پایش که چون بخار شرع آمد
 نیای حیب چای زو چو دامن بوسه پاش
 بر انضرب سلطانی و درم زان ملکش ا
 سیاهوشی که صد فراسایش حلقه و گویست
 زنی که میان ستم که ستم را چون دید
 خدیو تا جادری و ان کو همچو تیغ تو
 بنای قلعه قدرت چو کمانه ثابت کان شد
 چو یک برج هزار ستون تو صد ستون آمد
 پیش آستان او بهفت اقلیم و رفعت
 فلک شب با تو میگفت سلطان فشان کرد
 از ان گل ز طشت برین آرد و برده ده
 الا نازف نکشاید کار و عاشقان گویند
 چو تیغ آفتاب عدل عالمگیر زخمی شد
 سرای کبرایت را ز گردون حلقه زیاده
 سخمای مراد گوش آراش سر عالم

در مدح سلطان محمد شاه هندو
 چند آتش غم دغ برین جگر سینه
 چند شب و روز را براق سحر سینه

چند کبود بر گل حلقه مشک تر نهی
 اشک شوق شال من زین ستاره میزد

قصاید بدیع
 ع
 در مدح سلطان محمد شاه هندو
 چند آتش غم دغ برین جگر سینه
 چند شب و روز را براق سحر سینه
 در مدح سلطان محمد شاه هندو
 چند آتش غم دغ برین جگر سینه
 چند شب و روز را براق سحر سینه

در مدح سلطان محمد شاه هندو

در مدح سلطان محمد شاه هندو

در مدح سلطان محمد شاه هندو

در مدح سلطان محمد شاه هندو

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

نبات رسته شود چون شکوه بجای گیاه بشیر داده و بیان بند از دهر و ماه برون پرده شرع از زندی لاف راه ضمیر و شفت از راز اختران آگاه شکوه قلعه قلعی عمارت نه شاه چو بندوی که بود سرگون کوفته چو برگ لاله که هر خطمه می فتد برگاه آله حافظ آمل باد عسم آلاه	سحاب بست تو هر جا که گشت در باران سنبل عمل تو در غزار قهاری چو چنگ جله رگمانش بر کند ز پوست صبر کلک تو ز اسرار آسمان واقف کم از ستاره نموده بر آستان دوت همیشه با سبز بخیر زلف یار بود ز رشک شک اغادی ز روی محنت با خدای معطلی آمل است غرور جل
---	---

در تعریف قلعه ملی

نمونه ایست ز برج حصار قلعه شه میان دایره حلقه دور او هم فلک چو رگ یک کی بودی نمود در تک چیه ولیک از سر مهر آفتاب نقش می صریح با تو گویم که نیست شک و شبه بر نقش ز سر آسمان فتاد کله شمس که روح امین را بهج او شرف که از شرف سو خاقان نمیکند نگه خیمه بکوه تو نه گشته ز یکی تا ده شود ز دهن که دست که با کوه بشکل نعل شود سه بر آستان بره که هر دو چهره خورشید نمیکند سپه	شکوه قلعه قلعی عمارت نه ته محیط بنف فلک از نقطه کم یافت زهی حصار که دور وی سپه بنا کردند ز شرم خوست فروفتن آسمان برین بهانه ایست غروب آفتاب را هر شام چو آسمان بسو قصر شاه کرد نظر خدایگان سلاطین دین محمد شاه بر آستان جلالت بسی غلامانند ز می ز جو تو خیمه گرفت صورت شصت سرتین حمایت اگر دراز کنی زهر آنکه ندر روی برشم خنگت غبار کلک تو با خط و لیران ماند
---	--

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

از جمع راست طبعان بهار طقه شد	در گوش هر ورن با وزین وانه گوشتوار شماره ۱۲
<p style="text-align: center;">و در ح سلطان و لغز خیزد</p> <p>چو چرخ بست آنکه چون گرد و دوپاره خیزد ۱۲ بود هر پاره بدری کن کوکب کمانی را که ساز می به خنجر کارد ۱۲ به طفلی تاج اواز زرده ده چو او بچکان روی کس ندارد چکر دست آخرین شیرین که خنجر شش شاه مان سلطان محمد همه تا در زراعت گاه و بنا بشیر برینه شاه خان و ز عدو چون خنجره از تیغ قرش همه تا از نه نوشب نماید همه تا صجدم بدخوان گلرینه همه تا زلب و دندان نه رو طباب خیمه اقبال شده باد</p>	
<p style="text-align: center;">قطعه در تاریخ امام کتاب</p> <p>سال تاریخ غزلت شده بود عقد هر کی دانه ازین و شب افروز چشم زلف بویاست که بر عارضه شند خنجر همه در عین سواوند چو نور دیده کافه ۱۲</p>	<p>کاسان عقد سقنهای مراد او طام ز خنجره است بر شیر به بقعه عام زاع گو یاست که بل حوال همه کز خیال اند کشیده در فاص ای دوره خیال ۱۲</p>

قصاید و جملات
در گوش هر ورن با وزین وانه گوشتوار
شماره ۱۲
در ح سلطان و لغز خیزد
چو چرخ بست آنکه چون گرد و دوپاره
خیزد ۱۲ بود هر پاره بدری کن کوکب
کمانی را که ساز می به خنجر
کارد ۱۲ به طفلی تاج اواز زرده ده
چو او بچکان روی کس ندارد
چکر دست آخرین شیرین که خنجر
شش شاه مان سلطان محمد
همه تا در زراعت گاه و بنا
بشیر برینه شاه خان و ز
عدو چون خنجره از تیغ قرش
همه تا از نه نوشب نماید
همه تا صجدم بدخوان گلرینه
همه تا زلب و دندان نه رو
طباب خیمه اقبال شده باد
کاسان عقد سقنهای مراد او طام
ز خنجره است بر شیر به بقعه عام
زاع گو یاست که بل حوال
همه کز خیال اند کشیده در فاص
ای دوره خیال ۱۲
قصاید و جملات
در گوش هر ورن با وزین وانه گوشتوار
شماره ۱۲
در ح سلطان و لغز خیزد
چو چرخ بست آنکه چون گرد و دوپاره
خیزد ۱۲ بود هر پاره بدری کن کوکب
کمانی را که ساز می به خنجر
کارد ۱۲ به طفلی تاج اواز زرده ده
چو او بچکان روی کس ندارد
چکر دست آخرین شیرین که خنجر
شش شاه مان سلطان محمد
همه تا در زراعت گاه و بنا
بشیر برینه شاه خان و ز
عدو چون خنجره از تیغ قرش
همه تا از نه نوشب نماید
همه تا صجدم بدخوان گلرینه
همه تا زلب و دندان نه رو
طباب خیمه اقبال شده باد
کاسان عقد سقنهای مراد او طام
ز خنجره است بر شیر به بقعه عام
زاع گو یاست که بل حوال
همه کز خیال اند کشیده در فاص
ای دوره خیال ۱۲

مراد کافه ۱۲
نعم بلوری ۱۲
کافه ۱۲

<p> کان نه دوو سیت که سوزنده بخت کان جابو وستی ست که با تیغ و سنا کرگر و دیکی پی که گیسوی کشان درویش بندش که هم از راه زنان کزوی بهی آبی و صد رخ و زیان فی مشرب و ساغونی کام و زیان کز نغمه او جان و خرد و ورنه است کانجامه عدل و کرم و امن است کام و زمین بنده او نخر زمانست صد سال و گر ضامن ماه رمضانست </p>	<p> بر وارول از خال سیاه رخ جانان از زگیس نه بان مطلب وارو و لها در چنگ ننه چنگ که تصویر خسته نیست دق گوش بریده که بعد از خم طباخچه می آتش سر و سیت خرد و سوز میانش باوه زخمی خواهد که در میکنه او مطرب سراپه و سلطان ازل خوا خدمت بدر باد که باو شسته کن سلطان سلاطین جهان شاه محمد برانده عمر و را خوانچه خورشید </p>
<p> و در تشریف هلال عید متضمن است یازده سپهر سیم رخ سبزه ابروی یازده سیمین که دوز و زنگی بر جیب در غایب شام کی پنهان شدی ز رخسار گوی زین بر سر میدان حیرت او و دل معجز گل زینا بر فرق جاتون هلال غایب می شود بر روی زمین باو شام با تفتی آواز او از خستان لایزال وی خواباتی چو می بر طبل غم زین و دل هر که دیدی حلاست خورشید را در آن حال در غایب است میلی لام را گن نهال </p>	<p> نقل یکد آن شهنشاه بود یار پیاوار یاکمان که با گون بر زم و گون سپر گزیده و رخون شفق پید شدی شام گون از زبان کز آسمان چو گان سیمین شد پدید دختران اختران انداختند از بهر عید بود وی اندو بر با هم فلک طشت کبود در چنان ساعت بسوی جرحه نشان کای سنا جانی چو جام از جگر روز و نگری هر که دیدی حرام ست خون او را در آن گر ترابا دوست میلی از جگر فلک برف </p>

[illegible]

ناکشیده هر چه سوزن از دل زاری خلق
بدر چاپچی گرانین بس و صف خال و زخم کند

نفسِ تحریرِ جلالت کی درآید خیال
سنگون بادا چو زلفِ رویہ باد چو خیال

و تعریف عمارت قلعه شرم آباد و

ائی فلک ^{عنه} میات و ملک معمار
 خشت زمین آستانه تو
 عرصه ^{عنه} رواق هفت اقصی
 کرد روح الامین و حور العین
 نقش ایوان تو گذرگاه دل
 مضیان از درون گفت و گو
 بر در و بام تو کمر بسته
 می برند از گذارهای خط
 می کنند از گنابهای درت
 آن سلمان که تخت او را باد
 و آن امام ^{عنه} بحق که کرد و طوطی
 خرم آباد نام کرد ^{عنه} شاه
 بنده خاص خسرو عالم
 شد تمام این عمارت ^{عنه} حرم
 یکی شبه است این در یک به ریش سف
 بیک شب گفت ^{عنه}

در نظر کعبه جهان آثار
تقدیر و نه کبوتر و حصار
چهار کین ترا سکه و لولای
سوق آید سیاه آقا و درخت
درو شرف ترا بدست لیکار
صوت سندان تو در راه دور
حافظه ۱۲
عالمان از برون بگیر و برون
چون عطار و هزار خد شکار
آبروی نو نهاده
نظم مدح خلیفه را نکوار
تا بد بر جبین بخت سوار
شاه عالم به پیشانی ۱۱ بند گیش قرار
چون ظهیر المصطفی شهنشاه
صفر دین یگانه ابرار
در حرم به قصد و جل چار
در خورشید سروران و یار

برین عمارت خرم برین محبتہ سرا
قباس نقش طراز گنارخانہ خلد

هزار و پید کشتاوست چرخ آینه و
هواش عالیه شمای نسیم باد بهار

[illegible]

کتابخانه خانوادگی
مکتب خانوادگی
مکتب خانوادگی
مکتب خانوادگی

در بیت غزل ۱۱
 در مقام سواد
 بزرگ گنجینه بود
 ۱۲
 سوز کفر قاتل گناه
 توبه عیسی جن
 ۱۳
 نیکو
 ارم دارم بخت
 ۱۴
 در کتب
 ۱۵
 در کتب
 ۱۶
 در کتب
 ۱۷
 در کتب
 ۱۸
 در کتب
 ۱۹
 در کتب
 ۲۰
 در کتب
 ۲۱
 در کتب
 ۲۲
 در کتب
 ۲۳
 در کتب
 ۲۴
 در کتب
 ۲۵
 در کتب
 ۲۶
 در کتب
 ۲۷
 در کتب
 ۲۸
 در کتب
 ۲۹
 در کتب
 ۳۰
 در کتب
 ۳۱
 در کتب
 ۳۲
 در کتب
 ۳۳
 در کتب
 ۳۴
 در کتب
 ۳۵
 در کتب
 ۳۶
 در کتب
 ۳۷
 در کتب
 ۳۸
 در کتب
 ۳۹
 در کتب
 ۴۰
 در کتب
 ۴۱
 در کتب
 ۴۲
 در کتب
 ۴۳
 در کتب
 ۴۴
 در کتب
 ۴۵
 در کتب
 ۴۶
 در کتب
 ۴۷
 در کتب
 ۴۸
 در کتب
 ۴۹
 در کتب
 ۵۰
 در کتب
 ۵۱
 در کتب
 ۵۲
 در کتب
 ۵۳
 در کتب
 ۵۴
 در کتب
 ۵۵
 در کتب
 ۵۶
 در کتب
 ۵۷
 در کتب
 ۵۸
 در کتب
 ۵۹
 در کتب
 ۶۰
 در کتب
 ۶۱
 در کتب
 ۶۲
 در کتب
 ۶۳
 در کتب
 ۶۴
 در کتب
 ۶۵
 در کتب
 ۶۶
 در کتب
 ۶۷
 در کتب
 ۶۸
 در کتب
 ۶۹
 در کتب
 ۷۰
 در کتب
 ۷۱
 در کتب
 ۷۲
 در کتب
 ۷۳
 در کتب
 ۷۴
 در کتب
 ۷۵
 در کتب
 ۷۶
 در کتب
 ۷۷
 در کتب
 ۷۸
 در کتب
 ۷۹
 در کتب
 ۸۰
 در کتب
 ۸۱
 در کتب
 ۸۲
 در کتب
 ۸۳
 در کتب
 ۸۴
 در کتب
 ۸۵
 در کتب
 ۸۶
 در کتب
 ۸۷
 در کتب
 ۸۸
 در کتب
 ۸۹
 در کتب
 ۹۰
 در کتب
 ۹۱
 در کتب
 ۹۲
 در کتب
 ۹۳
 در کتب
 ۹۴
 در کتب
 ۹۵
 در کتب
 ۹۶
 در کتب
 ۹۷
 در کتب
 ۹۸
 در کتب
 ۹۹
 در کتب
 ۱۰۰
 در کتب

<p>و می این چهرت را ساینه فلک عظم کوه سیت که در خورشید صاف بود غم خشک و تر عالم از یک سر سوزن کم پیر و شفا است و پای فلک یک غم حور از سر زلف خود به بست بر و پرچم ز آتش نمر اسد شیر و زنی بگریز غم همگیست اما هست باو با صوفی قیامت صم آبی زده هرگز در بزم شمع عالم این و ترستان خاکین شه گویان این این انجیات ست آن آب بهین ارقم این زمره و او دی آن دمه ارم ترسای جنب باشد ارم زمره از ارم بر تار که شیرین رخ سیرینه زند ارم شمشیر دور ویت باو و جان خد ارم</p>	<p>و می پای چیت را کرسی فلک استم سطح که وقارت برت نقطه زخا او آن خمیه که جابیت زور و من او ویند آن بکر بارست و ست که بگا ه جو رو که به رایت او وخت مبریت گر قه تو که داند تاثیر ز خا صیت این جمعه که از ناست لفظی نبه خطبه با کرم نطق من بجز سخن غرضی کین بیک گلیست آن خیارین لعل خوش رنگ این شایع نبات است آن سوراخ شکم این قهقهه جسته آن قهقهه کاف سر جادین و من از قهقهه فاتح شد شیر کیم زور و وار و در شاره و اخلاص تا بر طبق ناست کلک و زبان اهر</p>
--	--

در ترمیم عشق محرابی

<p>شام را بر طرف روم پر از چین سار زان دو پیاده ترلقمه شیرین ساری از و و خناره خود حلقه زرین سار حقه دید چرا و سرج در الگین سار چند پیوسته ز غم ابروی پر چین سار الف قامت خود و چند سر سار</p>	<p>تاکی ای ماه شفق پروه به وین سار خسروان را که بجان شفته وصل توان تاکی ای عاشق سرشته بونم خطشان لب یارست عشقی بد و سی مروار زلف یارست کی حلقه زده ماسیاه عین خوبان نبود در خم لون خمر سار</p>
---	---

در کتب
 ۱
 در کتب
 ۲
 در کتب
 ۳
 در کتب
 ۴
 در کتب
 ۵
 در کتب
 ۶
 در کتب
 ۷
 در کتب
 ۸
 در کتب
 ۹
 در کتب
 ۱۰
 در کتب
 ۱۱
 در کتب
 ۱۲
 در کتب
 ۱۳
 در کتب
 ۱۴
 در کتب
 ۱۵
 در کتب
 ۱۶
 در کتب
 ۱۷
 در کتب
 ۱۸
 در کتب
 ۱۹
 در کتب
 ۲۰
 در کتب
 ۲۱
 در کتب
 ۲۲
 در کتب
 ۲۳
 در کتب
 ۲۴
 در کتب
 ۲۵
 در کتب
 ۲۶
 در کتب
 ۲۷
 در کتب
 ۲۸
 در کتب
 ۲۹
 در کتب
 ۳۰
 در کتب
 ۳۱
 در کتب
 ۳۲
 در کتب
 ۳۳
 در کتب
 ۳۴
 در کتب
 ۳۵
 در کتب
 ۳۶
 در کتب
 ۳۷
 در کتب
 ۳۸
 در کتب
 ۳۹
 در کتب
 ۴۰
 در کتب
 ۴۱
 در کتب
 ۴۲
 در کتب
 ۴۳
 در کتب
 ۴۴
 در کتب
 ۴۵
 در کتب
 ۴۶
 در کتب
 ۴۷
 در کتب
 ۴۸
 در کتب
 ۴۹
 در کتب
 ۵۰
 در کتب
 ۵۱
 در کتب
 ۵۲
 در کتب
 ۵۳
 در کتب
 ۵۴
 در کتب
 ۵۵
 در کتب
 ۵۶
 در کتب
 ۵۷
 در کتب
 ۵۸
 در کتب
 ۵۹
 در کتب
 ۶۰
 در کتب
 ۶۱
 در کتب
 ۶۲
 در کتب
 ۶۳
 در کتب
 ۶۴
 در کتب
 ۶۵
 در کتب
 ۶۶
 در کتب
 ۶۷
 در کتب
 ۶۸
 در کتب
 ۶۹
 در کتب
 ۷۰
 در کتب
 ۷۱
 در کتب
 ۷۲
 در کتب
 ۷۳
 در کتب
 ۷۴
 در کتب
 ۷۵
 در کتب
 ۷۶
 در کتب
 ۷۷
 در کتب
 ۷۸
 در کتب
 ۷۹
 در کتب
 ۸۰
 در کتب
 ۸۱
 در کتب
 ۸۲
 در کتب
 ۸۳
 در کتب
 ۸۴
 در کتب
 ۸۵
 در کتب
 ۸۶
 در کتب
 ۸۷
 در کتب
 ۸۸
 در کتب
 ۸۹
 در کتب
 ۹۰
 در کتب
 ۹۱
 در کتب
 ۹۲
 در کتب
 ۹۳
 در کتب
 ۹۴
 در کتب
 ۹۵
 در کتب
 ۹۶
 در کتب
 ۹۷
 در کتب
 ۹۸
 در کتب
 ۹۹
 در کتب
 ۱۰۰
 در کتب

بسی وید صبا گرو باغ سلطانی ز دوست ساقی دولت می بقای میوش	لطیف تر ز وجودت نیافت با کوه حسود خام طمع می فشار کو غوره
---	--

قطعه ویکم

سایه حق ای که شاه خیران چرخ اگر ز بخت تو ورتاب شد دست آن بخری که در گرد مصفا تخت آن چرخ که در یک برج او ز یورش القاب سلطانی بس جید او و وزیر بار جو دشت نه محیط چرخ با آن چشمها	نیده رای تو گشت و در جوهرست بحر هم از دست تو گشت بر سرست قطره آبی پیش در برست نفک کمتر ز جرم اخترست هر کجا در مصر جامع منبرست هر کجا گون کشتی در کشورست آتش تیغ ترا خاکسترست
---	--

قطعه ویکم

توان شاهی که کلکت بر رخ ماه بر در عید بر شیر شریار بنیشت چون کمان را بر کشید چنان لشکرت تیرت هر کدو را دران میدان مروی بار دگر که روی زرنگار صجد م را چنان از بیت گردون بلرزد اگر شمشیر شه خود نیست صوفی سواد چشم خصمت زنگی وان در اطراف جهان معمار جوت	ز قهر چرخ دریا غنبر انداخت به پروان گرسنه زمین تیر انداخت ز سمیت گرس گرو وین پرانداخت که دزد و زره بر رو خور انداخت چو غمت خمد تیر دگر انداخت فلک از بام مینا گون برانداخت که بهرام از کف خود خنجر انداخت بزم اند چرا چندین برانداخت که مردار بر بطشت زرانداخت بنای نامرادی را برانداخت
--	--

قصاید و جملات

از زبان بدر چاچی شکر اداست	زودت و روان اهل معنی
قطعه دیگر	
<p>است که بهرام چشمت چاکر است سوی پروین بر سر ساغر است به پیش می کشند استغرت که دل خشم سوخت خجسته است نور خود رشید ظل افسر است ایت را بیت مظفر است باغ آفتاب در خور است</p>	<p>جسیم بهرام اصل حاکم ملک افتابیکه تیغ بهشتان نو استانیکه چار ماه نعل است آتش آفرور قطره سلبه مشرقی را آبا همان جلال سوره منتج مصحف اقبال سلطنت هر کجا که نرم آرست</p>
قطعه دیگر در بجه ناصر الدین شاعر	
<p>مرقد خویش ساخت فرقد را فضل به نیک می تند بد را بد اگر گفت سبک قطره را کنده کس آن لقب نه خود را خفته کو نداند ابجد را که ز خود دید کم محبت را فرق نکند ز روی عجب را از مس سوخته زیر عجب را رقی و او بعد ابجد را روشن ست این محاطه پیر را نیره سکنه رخ ز مرد را</p>	<p>ناصر الدین که از علم و عزم گفت فائق نم ز جاد و علم نیک نباشد اگر دلش رنج نیک نام است آنکه در مجلس چون سلف را بجا تواند گفت یو کتب در لب اندان افتاد خاک بر سرش آن که از سر چل سنگ در چشم آن که نشنا سد آف بران را صدی که زیر حشیش گر بچو رشید لاف زو خفاش ابنیه باب کینه خویش</p>

قصاید و جملات
از زبان بدر چاچی شکر اداست
زودت و روان اهل معنی
جسیم بهرام اصل حاکم ملک
افتابیکه تیغ بهشتان نو
استانیکه چار ماه نعل است
آتش آفرور قطره سلبه
مشرقی را آبا همان جلال
سوره منتج مصحف اقبال
سلطنت هر کجا که نرم آرست
ناصر الدین که از علم و عزم
گفت فائق نم ز جاد و علم
نیک نباشد اگر دلش رنج
نیک نام است آنکه در مجلس
چون سلف را بجا تواند گفت
یو کتب در لب اندان افتاد
خاک بر سرش آن که از سر چل
سنگ در چشم آن که نشنا سد
آف بران را صدی که زیر حشیش
گر بچو رشید لاف زو خفاش
ابنیه باب کینه خویش

و حسن

عزیز

بسی نماند که از نه روانی در گذرد بجز کبوتر نه بال آسمان پرورد که وقت عجله ز بیکران جم گرو برو بشیمه زهر و شیر سپهر ابرو چهار ماهه شافت بیک قدم سپهر تفاخر بیت کی برگ سگم از تو چو گنج کل کلف خرم من مش برود و گر به باش کنم کس بیایوی خرد که تا چشم عنایت بروی او نگرد	نیکو دوجان پای چار طاق و رت فرز گنگو که کبریا سے حسنت تو بر دست مبر از نام شاه کی بخت بدست هر دو گاو زمین فرو شکند شکوه که مر او را و بر بسیار زمین چنین نگاو رعنا که باغ جنت را چنان صیقل شد از جوی که باو شیف اگر چنان من در هم ضرب منی نرسد امیر آخر سلطان قوی که مر او را
کاشانه ای سر فلک بفر استن در باغ و بوستان ز سر لطف گشتن یک خطه دوستی توان بازو استن هر گز عمارت که بایر گدشتن	مقصود کاخ و حجره ایوان گشتن گلهای و لعل و و رخسار آیدار از بهر آنست تا بر او دل اندر ورنه چگونه مردم غافل بنا کنند
زبان ویده دل گشت گو یا اگر چه نیمه چون پور سیمینا هینا قسمه اجب سیمینا	خداوند ما در علم منقول سو معقول نیزم و مقدر هست تراگر مال بسیارست باشد
اگر چه هر که بگفتم گرم بگفت گرم اگر چه هر که بگفتم گرم بگفت گرم	گرم باغ سخا رسته بود گرم خور گرم باغ سخا رسته بود گرم خور

قصاید بدیع
عزیز
بسی نماند که از نه روانی در گذرد
بجز کبوتر نه بال آسمان پرورد
که وقت عجله ز بیکران جم گرو برو
بشیمه زهر و شیر سپهر ابرو
چهار ماهه شافت بیک قدم سپهر
تفاخر بیت کی برگ سگم از تو
چو گنج کل کلف خرم من مش برود
و گر به باش کنم کس بیایوی خرد
که تا چشم عنایت بروی او نگرد

کاشانه ای سر فلک بفر استن
در باغ و بوستان ز سر لطف گشتن
یک خطه دوستی توان بازو استن
هر گز عمارت که بایر گدشتن

زبان ویده دل گشت گو یا
اگر چه نیمه چون پور سیمینا
هینا قسمه اجب سیمینا

اگر چه هر که بگفتم گرم بگفت گرم
اگر چه هر که بگفتم گرم بگفت گرم

گرم باغ سخا رسته بود گرم خور
گرم باغ سخا رسته بود گرم خور

بسی نماند که از نه روانی در گذرد
بجز کبوتر نه بال آسمان پرورد
که وقت عجله ز بیکران جم گرو برو
بشیمه زهر و شیر سپهر ابرو
چهار ماهه شافت بیک قدم سپهر
تفاخر بیت کی برگ سگم از تو
چو گنج کل کلف خرم من مش برود
و گر به باش کنم کس بیایوی خرد
که تا چشم عنایت بروی او نگرد

کاشانه ای سر فلک بفر استن
در باغ و بوستان ز سر لطف گشتن
یک خطه دوستی توان بازو استن
هر گز عمارت که بایر گدشتن

زبان ویده دل گشت گو یا
اگر چه نیمه چون پور سیمینا
هینا قسمه اجب سیمینا

اگر چه هر که بگفتم گرم بگفت گرم
اگر چه هر که بگفتم گرم بگفت گرم

گرم باغ سخا رسته بود گرم خور
گرم باغ سخا رسته بود گرم خور

<p> طلال شوقی ^{علہ} اے محبتکم روز و شب من خیال ^{علہ} </p>	<p> اے عالمیوں ^{علہ} عن نفیرے فاسلو ^{علہ} عن خیال کم جبری </p>
--	---

بسم الله الرحمن الرحيم

(Retired Sessions Judge)

ای نام تو حرز بهر جانها در کنه تو هست اعرفناک بر آل و صحابه اش پس ارونک	لال ست بحد تو زبانها از ابرسان در و و بحد رحمت با د از تو پیاسه	از اهل خرو کمال ادراک بر روح رسول پاک احمد بعزین برای باب فطرت
---	---	--

سبحان بلند طبیعت نیکو روشن ست که قصاید بر چانچ و شبستان معالی شمع اوه افروخته است و ادراک
طبیعت و قافله نفس در گلو سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خوشی شکند و علو معانی و عوای
مقابل با نظم نریا میکند عرائس فوایدش کاشتن آلیا قوت و المرحان و فرائد عوایدش کم کم طبعش
قبیله و لاجان چون این عروس بیابان درین جزو زمان بطبع نشی نو لک شوره غار طبع
بر و کشید و و نظر نگاریان مشتاق آناه جلوه آرایها گردید بنده سله با عصیان کترین اهل جهان
عاری از علم و فن نابله شاهراهن گنگار خنی و طلی محمدادی علی عینی عنده که از غایت قلت بضاعت و قصو
باعث غلط از صحیح نیلند و در مره باهران لنب کرف و حکایت نمی چندان پس از نظر ثانی و حل غواض و
اضافت بعض فواید درین کتاب مجمع این عجله پروخت و نورنگ لغات و کنایاتش که عقد از کاران
تواند کشاو و هم بجای ویکی نفع خواهد داد و فرامی ساخت و بسکه اکثر اشارتش از عالم تشبیحات و استعارات
و مصطلحات خاص ست و کتب اغت کتر بر می آید مناسب که و سه پس عدم توافقی و خطا صاحب نظران

فینگ بد چای	چشمه سیاه کو اکب	خرمن ماه	آنها بر سطح ماه آبان نگارند
جبه	چشمه ترودن صرا	خون ل مریم شراب	تا بعدش سال کسری کم
جان محبوب	چرب فریه	حقنی انگشت چه مردم	کیماه موجود و دور بندگی
جم حضرت سلیمان	چشمه نم آفتاب	خون سرخ و سفید باشند	آنها نوزد گویند
باب الحیم الفارسی	چوگان شکین زلف	خوان زر روی زرد	خلق بقتتین کنه شدن
چار زن و چار دود چار رنج	چاه زرخندان	خضر مراد از امام	خونق نام محل بهرام
چاه غصه	چاه کتاب قرآن	خاک کاغذ	باب الاله الممله
چنگ کنایه از هلال	چراغ داره چاندان قندیل	خوب باب مراد از	روح در و هن
چاه زهره برج سبکه که خان	چوگان یمن هلال	خورشید رو	دانه کنایه از ستاره
هبوط زهره است	چرخ زرد مراد حرکت	خنجر زر اشعه آفتاب	دانه غیر مر و مک
چتر مرادید فلک اعتبار	چاوشی قاروه انی فلک	خاتون بهفت قلعه زهره	دانه قیر زلف
خون رخ و کاغذ	قاروره شیشه است	خیمه سبز و خیمه لاجورد	دوشکافی شراب حصه
چشمه حیوان فرمان امام	باب الحام الممله	زردین آسمان	خود که بدگیری دهند
چاره ای ده چار بار که	جبه دوات	خون خروس شراب	دق کنایه از کس
چهل باشد و مراد از نیم است	حلقه وار غلام	خار خط رخسار	دوربین حروف
چاوش نام شکلی از کو اکب	حاصل نام طایفه سیه	خشک و تر نیک و بد	دشت تر آفتاب بگ وزر
چار و کی مراد از چار لفظ چا	حصه سنگ مره	خندان چلت	دواج - چادر
با اعتبار عذر و حاصل کی سیم	حسینی نام پر و مستقی	خضر مبارک دم صبح	دام مشک مطور زلف
لفظ جام از آن بر و ن آید	باب الحام الممله	خاکستر کنایه از مداد	دشک دو دندان حباب
چادر راه و چادر ستاراه	خو آفتاب و خورون	خون بسته لب	دشمر افسرده
روشنی او	خشت زو خیمه زین و خیمه	خیمه سبز و خیمه چید	دیف آفتاب و ماه تمام
چاه سیرینی حرفه دار و	مشرق و خود بو و مبول	کرانه سیه قمری و سیاه	دیو بهفت سر آسمان نیله
چشمه سیرینی زیت امی و	مراد از آفتاب	کیسانه ای باشد بخان	دیو خروس و بصره و اکبر

[illegible]

زاد پلاس بون چنگ	زرد پوشان سر بر سر	اسواد	سبز چرای غریب افغان
و عافش از پراچند آفتاب	خیام سارگان آسمان	سکندر	می ست چو در بار ابد بزم
نگار از جامه قلم زین لباد	زین بون واد و کوه کوه	سایق شیا با می کیم	و چون سوار گریه بگری کرد
زنج سیاه شب	زنج زدن لاف طعنه زد	سحر	سایه وایا شب زود
ز قلوب گورچه قلوب	بابا لرام الفار	سفره رین روی زود	سیاه بونکی زود رنگ
ز زیست	ناله مراد طره خوی نو	سین کمان	ز نام باد شای بزرگ
ز ششاد و شوق قلم زین	شرح صبا مراد از شکسته	سپاه شکر	سیریل
ز عقربان رخ زود	فرخ مشه باشد	سرمه مشب	شک کهای از شکر قمر
ز باد شعله و ام سار کوه	زار خا	سفیده	عوانام که پیشی گاست
ز عیش و عاستیاب شود	بابا حسین	سین رفته	سبز کینه مراد از جیر
زده کوکند افیون	سطلان عالم در انجیل	سار جیتر شیر	سندان آله آنکس
ز گریان شب با غنای	سیر در این شکر	سار	کربان این جهان کوه
ز ششم	و هات و حدیث باشد	سرخال نام شکر	سندی شکر و هم شکر
زین در آفتاب و شفق	سرو و خیره آینه	سوی و یک واه قیصر	کربان بخت و رشت و رشت
زوال گهوار آرد	سرو تیغ و خط و فلک	سوی و یک شعر	بران نذر صاحب خانه
زیر نام گیاهی زود	سین تر خط	سرای شهری برج	خبر زار شود
ز لطف	سین زار رخسار	ساغر زرد کار مهر واد	سط و سطر عهده گر و شیر
ز رنگ فنی زود قلم زین	ساره	سمور کنایه از خط و سیاه	سرای با کسیر پراهن
ز گنج میا و ویک	سیر کسته زنگی زلف	سقطی ماقط الاقربا	سیاه دام
ز موی فنی خط سیر خیار	سیر کنایه از آفتاب	سیر لیا سیان بشتیان	ستان بندی چیت
ز نگاری سیر آسمان	سیر نشان سخن غم کوه	سکبری دیوانگی	سیاوش نام و شای
ز موه خط	سین مرغول موی چرخ	سیاه کاغذ و اشک	سرنی شرمند و شوخی
ز باغ مراد از ایر	سیم و زر کنایه باشد	سایه	سیرین کنایه از گنج

طریق نام فرستاده که در	و قاری زنده دوه	غنی و من کنایه ارگون	قباک سریشی و فرخ و بارگ
پای ستوران می شود	آفتاب	غانیه - مو	باب آفتاب
طایر کیوان فلک زحل	عقد موی و ایشاک و ذرا	غزال شب و آفتاب	مویه - سکه
یعنی فقرم که یوان حل است	عاشق تخته باغ جبریل	غوزه هوا و مجهول غنیمه	قلعه شمشیر کوه است
طربال بنا سه بلند	عنب رخسار باعدیا	غینه با شکسته	باغ بهار گلستان
طفاوه با لضم وایر کرد	نزاکت	غاب بشیه	قطره آب تنیف
در آفتاب	عنبر زنجیر رنگ مو	غسق سیاهی	قیه نه و من آفتاب
طغر شمشیر و آفتاب با بر	عاج کاغذ	غوره انگور خام که	توس - ابرو
طراز آفتاب نام شهری من غیر	عازر و دیکه به دعا	ترش باشد	تود قصه من
باب طایر و طایر	حضرت عیسی علیه السلام	باب الطاهر	تیر شب
طلمات دوات	زنده شد بود	غیر و زده آسمان	تدر اول تارگان بود
طریحیش نام طایر	عبود نام ستاره آتشی	غندق عبارت از گلستان	روشنی شش مرتبه جدا داند
باب الطاهر و الطاهر	عطیه کبری که صد و سی	فروغ سحر و فیر	بسیار روشن قدر اول
عقیق شاکه سرخ لب	عزت اولی خایه طلال	امی خاوند مشراعی	عقبه بن تدریج
دشتاب	عالم صغری دنیا	بیج سلطان که آبی است	فوس و در محراب
عقد ثریا دندان	عقرب شمرنگه زلف	و باد را برای نیابت	قطران روغنی سیاه
عیسی مراد از مرد بزرگ	عواضه بالضم راه آورد	وزیر خواند	قلب اسد آفتاب چه
رفا ضل	عهار نه نام نه فلک	فکک پوسینی سفید	دل اسدین ستوان
عقاب - لب	عشق با حق اول ثالث	فرو قیامت	علامت شمس
عنبر زلف و شمشیر	عراق نام بچه از موسیقی	فش شمله دوستدار	قلا اسپ
و مداد	عشاق نام بزرگ و بزرگ	قلات دشت	تم جمع قیامی سرچشمه
عروس عاود و عاود زرد	باب الطاهر و الطاهر	فتق معرب بسته	قطره تنگ از شکر و غیر
عشقه و عرشین و عرشین	غنی و عرشین و عرشین	فرش عطر و عرشین	و آب با کسر غلاف شمشیر

تقاریر	پاره	کاور سهند قطره زنده	مکن به جام کاغذ	اصل در پاش لب خنکو
حقه	آواز	کهر با	مستم زرد	اعتیان سیمبر ستارگان
باب لکاف العربی	کوش	مراد از شکر	خونینه	شکر هند شب
کیاوس نام کلی از کواکب	کس بغل و نام شهری در	کس به تبارت خالعی	کس به تبارت خالعی	بچه و خشته شعله آتش
کافوشک	روز	ترکستان	کمل نشا و خار بر است	اصل شماره بار لب باعتبار
کرگس زرین	پیر	کافور	رؤ	سخن روشن
زنگار و نسو و قش و شگل	کبوتر غدیر آسمان	کبوتر	کبوتر	گن زردین آسمان
کمان چرخ	بیج قوس	کرده مراد از سرین	کرده مراد از سرین	لعل بافتح رفعتی و باجم
کم یعنی اندک و نفی مطلق	کرشاسپام پیرها	گویی بین	خسار	گیاه خشک میان گیاه
هر دو آمده چنانکه گویند	کاغذین جامه سفید	باب الیلام	باب الیلام	لولوی نشو قطره شبنم
کم شوی بشو سحر	کس به نخستین گایاتی	لاله	شرب و لونا	لاله سیه شب
فرامیوش بخت بسیار	که از ان بین و کاغذ	درخ	درخ	لباچه
کم یافتند ای یافتند	سازند	شکر رنگار	خط	لولی بچه
کیش ترکش و فرار جونا	کاسه آب اشک	الامی چشم مروک	الامی چشم مروک	لعل به مو نقاب شرب
که خانه نظار است	کونه میوه نور سیده	والا غلام حبشی ست	والا غلام حبشی ست	باعتبار شیشه که سبزه است
کاسه لعل چشم گریان	کرده ز رنگار و کچور	لولوی تر	اشک	لعل به پیر آله رجلیت
کله	خیمه	در کشتی زرد و گلاهد	لالهستان هان لاله ست	باعتبار نبی
کاسه فقر چشم سفید ماه	آفتاب	بضرورت شکر با افتاد	بضرورت شکر با افتاد	باب المهر
کوکبه	فوج	باب لکاف الفکر	باب لکاف الفکر	ماه نو نشان و قلم و ابرو
کشتی	اصل پاره لاله	کمل شرب و خسار	کمل شرب و خسار	ماه بچکان گشتان
کهنه	رو شنی	گرگ یابی و بنین کا	گرگ یابی و بنین کا	ماه کاغذ و رخ و لعل سپ
کوکب فعل پنج آن	گویی	اشک	اشک	ماه سر خمر گاه بارشیه
کسی زین کو کب	گویی ز کواکب	کلی	کلی	که در است

فرهنگ بد چای

مشک گل پوش خطا کرد رامی پوشد -	مال و جود و لفظ و کلام سدا باشد و مراد از آن	ماه چهارم هفته بلال عرش نفع اول و ثبات	نواذیر نه پرونده شود هر و نه خرم فروزه و نه چوکان و نه
مایه بوج حوت و پیاله شراب -	حق است - مستحق طاعت و معرب	شهر است و شاکم کوثر انجا خوب بشود و مراد	خوان و نه لکن و نه فلقه - مینا و نه مرغی نه فلک -
شکر تر شب منقر فغفور کبابیه از	من چه نیک مریج قلمدان چایلو	ایضا لامکان - مرجان اشک ترخ	نقطه اصل و همن ترگس شوق چشم مشوق
روشنی - مرغ سحر خوان یعنی بلبل	مایه زین قلم زین مثال فرات	منزل منتقم کتاب ختم و آن شریف چو مغرب	منه بین و زمان و اشک نیکی جاد و نیکی خیم
ماه و نه هفته کبابیه اریاله که درو باشد -	مینای اصل نازنین خوش قیمه با طهارت و طیار	روز مقرر کرده اند - منبر اصدق مراد از حد	و نیکی نفس آسمان نه طاریش روه نه آسمان
ماده ریز و ماده وار خادم خوان گستر	موسسه اندکی مرغ سحله نور الهی	تعالی - مشک زده شکل رفت	کرورش و نه پیدا شدند نقره روز و رخ و آنچه بان
مرغان الهی طاربان مصطفی نه جلد نه فلک	معلق نور و مدد سبنا آسمان -	با اعتبار بهی جسم مضطربه شرابخانه	ماند مثل کاغذ و غیره - نقطه یا تو آفتاب شراب
مهر زر و جیمه زین و مرغ زین و جیمه زین	مهر زر و جیمه زین و ای ماه نور و جیمه زین	مقتل کانون مریج تلخ	و زین محبوب - ننگ نیلگون تیغ
اقتاب و جیمه باور شیب خیمه است -	مجنون با جیمه مسلم میر نه راند و ده ماه	میر نام نام پیر شیرازی ایه نام پرده و جیمه	نقطه زر و نکدان زر آفتاب -
مشک زلف و شیب آنچه بران اند -	سوی دیده و نیک و جیمه در دیده پیدا شود	خالف نام پرده و دیگر خالف نام پرده و دیگر	نوزان ابرو نیمه نیمه سست و چه حد
مریم سر نه شود مستقیم و جیم	مرغ هراچی شراب بارشید صبح صبح	باب النون نشرن اشک و جیمه	نقطه نیمه شصت و نصف آن سی باشد و مراد از آن
دوایت چشم		ترگس خواب چشم خا حرف هم	

نوشته اعتبار تساوی هر دو لفظ	نوشته نون و هم لفظ	نوشته آیت ز نون	نوشته بر خط
نوشته اعتبار تساوی هر دو	نوشته الیافی نون	نوشته سیاره	نوشته بر خط
نوشته که شخصیت باشد	نوشته که لفظ می آید	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته عین در و اشک	نوشته شیشه کم یاب	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته خط	نوشته نام در و سنجی	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته زلف و شل آن	نوشته پاپ الواد	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته امتحان قیمت خرچیا	نوشته ورق لاله رخ	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته دو سید و دو سیدی	نوشته ورم مراد از یاقوتی	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته نیم نایم که غذا می باشد	نوشته ورق کبوتر و فاخته	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته پنج سبزه و سیاه و سیاه	نوشته و برق کنند	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته و فوئب	نوشته و میض روشنی	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته شخص	نوشته پاپ الهام	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته بنی بر وزن و بی قران	نوشته هندو گل ز قماش	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته نقش بند بر مراد از آن	نوشته باعتبار شکارگان	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته و مراد از روح و دیگر روح	نوشته ساز سب	نوشته بر خط	نوشته بر خط
نوشته اندک و اندک	نوشته هندو کلاه از مرغ و ق	نوشته بر خط	نوشته بر خط

خاتم الط

[illegible]

